



اندیشه اسلامی 2

مدرس: سرکار خانم مصباح
مقدم

بهار 99

همراه با نمونه سوال

سوالات مطرح شده در جلسه ی اول و دوم
تفاوت زنده بودن و زندگی کردن چیست؟
چه دلایلی باعث میشود که انسان ها زندگی نکنند؟
روش های زندگی کردن را نام ببرید.

ما جلسه ی قبل در مورد بودن، در مورد اهل حال بودن، شادی، چرا خوبی های دیگران یادمون میره ولی بدی هاش از ذهن امون پاک نمیشه؟ همه ی ما به دنبال خوشبختی هستیم ولی راههای متفاوتی را برای رسیدن به خوشبختی انتخاب میکنیم.
ما آخر کلاس نتیجه گرفتیم که یا ما در گذشته هستیم و کوله بار و **حسرت گذشته** رو با خودمون حمل میکنیم یا در استرس و **اضطراب آینده** هستیم، و نگران چیزی هستیم که هنوز اتفاق نیفتاده است. این نتیجه را گرفتیم که بهتر است انسان ها در "حال" زندگی کنند و حسرت گذشته رو نخورند و از گذشته درس عبرت بگیرند و برای آینده برنامه ریزی کنند.
گاهی اوقات این حسرت گذشته چنان دامن گیر ما میشود که باعث میشود ما به حال توجه نکنیم و ازین لحظه ای که درش هستیم لذت نبریم.

آخرین سوالی که باید در موردش فکر میکردیم برای این جلسه این بود که **خوشبختی** چیست؟ آیا واقعا راهی برای رسیدن به خوشبختی هست یا خیر؟ همه دنبال خوشبختی هستند. کسی که دزدی میکند و یا کسی که دنبال بازیگری میره... وقتی ازشون سوال پرسیده میشود جواب داده میشه که برای رسیدن به خوشبختی این کارو انجام میدم.
سوال استاد: تعریفمون از خوشبختی چی هست و چه تصویری از خوشبختی داریم؟

جواب بچه ها:

«رضایت از زندگی میتونه به آدم حس خوشبختی میده.

«تعریف هر کس از رضایت زندگی فرق میکنه.

«اگر نیازهامون برطرف بشه مثل نیاز به دیده شدن، نیاز به امنیت... انسان به خوشبختی میرسه.

«آدم ها هیچوقت به احساس خوشبختی به صورت کامل نمیرسن.

نداشته ها به ما احساس نارضیایی میده مثل نداشتن ثروت، نداشتن محبوبیت، نداشتن شهرت. پس به نظر میرسه برای تعریف خوشبختی باید نقطه ی مقابل اینو تعریف کنیم.

اگر بیایم که راضی بشیم که داشته هامون محدود باشه آیا این به آدم حس رضایت میده؟

مفید بودن را چه چیزی معنا میکنیم؟ بعضی کارها از نظر ما مفید است ولی بعضی از مردم قضاوت میکنند که این کار مفید نبوده و حتی باعث آزار و اذیت بقیه شده است.

تاثیرگذاری دو نوع است، میتونه تاثیر گذاری بد و خوب باشد، دامنه ی تاثیرگذاری کم یا زیاد باشه و حتی سوال مطرح میشه که تعریف بد و خوب چیه؟

پس به اینجا رسیدیم که ما وقتی احساس رضایت از زندگی میکنیم که احساس خوشبختی کنیم و زمانی احساس خوشبختی میکنیم که چیزهایی داشته باشیم اما این نداشته ها باعث میشه که ما احساس نارضیایی و بدبختی کنیم.

سوال استاد: داشته هایی که ما رو شاد میکنه و باعث احساس خوشبختی میکنیم این داشته ها چیست؟

جواب بچه ها:

«سلامتی، دیده شدن، ثروت، خانواده داشتن. انسان ها اولویت هاشون برای داشتن حس رضایت فرق میکند.

«داشتن یه خونه ی خوب یا یه ماشین خوب آیا ما رو شاد میکنه یا نه؟ ما تا وقتی تجربه اش نکردیم نمیتونیم نظری بدیم. اما وقتی

خونه ی خیلی خوب و ماشین داریم حس رضایت و خوشبختی داریم.

«همه ی امکانات زندگی اگر حد نهایت اشو داشته باشیم، به مدتی ما رو خوشحال میکنه، اما آرام آرام عادی میشه و دیگه از داشتن اش احساس خوبی نداریم یا حتی بعضی اوقات باعث ناراحتی ما میشه. مثل مبل که کهنه شده است.

سوال استاد: چه چیزی به ما خوشحالی دائمی میده؟ معنی دائمی چیه؟ ما اگر وقتی بخواهیم خوشحالی دائمی داشته باید چه چیزی داشته باشیم؟

هر وقتی ما حرف از دایم بودن میزنیم پای یه چیزی به نام ابدیت وارد زندگی ما میشود.

همه ی امکانات زندگی ما رو خوشحال میکنه اما زمانی که ما در انتهای زندگی یعنی مرگ باشیم دیگه برامون خوشحالی نیاره.

ما نمیتونیم این امکانات و تجملات را با خودم به قبر ببرم!

همه ی انسان ها فارغ از ثروت و فقیر بودن در یه جای شبیه به هم دفن میشوند. بدون هیچ تفاوتی!
سوال استاد: نظرتون در مورد ابدیت و معاد چیست؟ چه تصویری از ابدیت داریم؟

جواب بچه ها:

«مرگ باعث شده که داشته هامون به نداشته هامون تبدیل بشه. مرگ یه پدیده ی ناشناخته اس و این ناشناخته بودن برای ما ترس را به همراه میاره.»

«مرگ چیزی است که تحت کنترل ما نیست.»

«مرگ چیزی است که انتها ندارد! جاودانگی هم همان ابدیت است.»

«ما بیشتر چیزهایی که میدانیم را از طریق تجربه به دست آورده ایم! پس چون ابدیت را همیشه تجربه کرد پس ما چیزی در موردش نمیدانیم! اینطور نیست، ما بیشتر علومی که به دست آوردیم از طریق تجربه نبوده است. مثل عشق و نفرت و دلشوره! این ها چیزهایی هستن که در آزمایشگاه ما آنها را مشاهده نکردیم.»

آب در صد درجه به جوش میاد که این را در آزمایشگاه با تکرار و تجربه مشاهده کرده ایم.
ما نفرت و عشق را درک میکنیم.

این دو خط بالا باهم فرق میکنند. یکی در مورد احساسات هست و دیگری در مورد حقایق نظرمون در مورد تجربه چیست؟

Science به معنی تکرار و تجربی است و در مورد حواس پنجگانه میباشد.
knowledge این به معنی دانش میباشد.

یافته های درونی را تجربی نزاریم و بهتر است تفکیک قایل بشیم چون با علوم تجربی قاطی میشود.

عشق و نفرت را تجربه کردیم! این غلطه و بهتر است از کلمه ی "یافته های درونی" استفاده بشود.

ما نمیتونیم محبت و یا عشق و یا شادی را نقاشی کنیم اما مصداق های آن ها رو میشود نقاشی کرد.

مثال: خواب خوبی دیدم، از خوشحالی دارم بال درمیارم. خبر خوبی شنیدم، از خوشحالی روی پاهام بند نمیشم
ما شادی را اینجوری توصیف میکنیم.

راجع ابدیت فکر کنیم و هفته ی بعد جواب بدیم! امری دهشتناک هست یا باشکوه؟ چه تصویری از ابدیت داریم؟
ادامه ی بحث خوشبختی:

پایدارترین خوشبختی ها تا دم مرگ با ما هست و بعد از اون نمیتونم با خودمون ببریم.

ما به اینجا رسیدیم که چیزهایی مارو خوشحال میکنند و باعث خوشبختی مامیشن و چیزهایی که نداریم باعث ناراحتی ما میشن! پس اگر ما به دنبال خوشبختی دائمی هستیم، باید دنبال یه داشته ی دائمی باشیم! یه بودن مطلق! یه داشته ی مطلق.

همه ی آدم ها به دنبال خوشبختی هستن و سعی میکنند دارایی هاشون را افزایش بدن که باعث خوشبختی آنها بشود.

آیا ما میتونیم یه خوشبختی دائمی داشته باشیم؟ بله! در صورتی که یک داشته ی دائمی داشته باشیم و دائما همراه ما باشه و تا مرگ هم با ما همراه باشه!

ابدیت در نزد شما چه معنایی دارد؟

اگر خوشبختی به معنی داشتن دارایی هست، آیا ما میتونیم یک دارایی دائمی داشته باشیم و به خوشبختی دائمی برسیم؟



مروری بر جلسات قبل

قبلا راجع به خوشبختی، بودن، شادی، اهل حال بودن... صحبت کردیم.

برآیند صحبت هامون چی بوده؟

نتیجه 1:

همه ی انسانها بدون استثنا به دنبال خوشبختی هستند. تمام فعل و انفعالات برای کسب خوشبختی است.

کسی که معتاد میشود در اعتیادش به دنبال خوشبختی است. کسی که دزدی میکند، در کارش به دنبال خوشبختی است.

هر آدمی از نظر ما چه خوب و یا چه بد، به دنبال خوشبختی است.

نتیجه 2:

هر کسی تعریف خاصی از خوشبختی دارد. مثلا کسی بازیگری در هالیوود را خوشبختی میداند. یکی خوشبختی را در ثروت، قدرت، محبوبیت، علم... میبیند. پس تعریف هر کسی از خوشبختی فرق دارد.

نتیجه 3:

خوشبختی دائمی داریم؟

مثلا به ماشین دارم خیلی خوشبختم! بعد از مرور زمان، به مدل بالاتر من را خوشحال میکند. تا وقتی خونه ندارم، داشتن خونه برام خوشبختی است. همه ی چیزهایی که ما الان دنبالش هستیم، این ها حس "رضایتمندی از زندگی" ما رو برای مدتی تامین میکنند تا وقتی که مرگ سراغ ما میاد. این خوشبختی های موقتی هستند و دائمی نیستند.

نتیجه 4:

حس رضایتمندی، شادی،... وقتی ایجاد میشه که به داشته هامون اضافه بشه. قدرت نداشتم الان دارم! پس حس خوشبختی دارم. "داشته ها" است که ما را شاد میکند. "نداشتن" میشه بدبختی!

نتیجه 5:

پس خوشبختی دائمی، داشته ی دائمی میخواد. اگر من بخوام خوشبختی دائمی داشته باشم باید داشته ی دائمی داشته باشم. اینجا پای ابدیت به میان میاد. سوال: آیا ابدیت ترسناک است یا باشکوه؟

جواب بچه ها:

هر چیزی که ناشناخته است، به نظر ترسناک میاد. همین باشکوه بودن آن منجر به ترس میشود. ابدیت از این جهت ترسناکه که آگه مطلوب نباشه تا ابد مطلوب نیست. ابدیت اون چیزی است که پایان ندارد، مرگ دروازه ی ابدیت است. اگر ما وارد ابدیت بشیم در آنجا واقعا کاری برای انجام نداریم؟

مرور مقدماتی برای درک ابدیت!

سوال: همه ی انسان ها به دنبال خوشبختی هستن! اصلا این به دنبال بودن چه ضرورتی دارد؟ آیا آهویی داریم که خوشبخت هست و آهویی داریم که بدبخت است؟ مثلا درختای کاج خوشبختن بقیه درختان بدبختن؟ تلقی ما از خوشبختی چه تاثیری در زندگی ما دارد و اگر تاثیر دارد در کدام وجه از زندگی ما تاثیر دارد؟

جواب: خوشبختی به زندگی ما جهت میدهد.

تفاوت خودمون را با حیوانات و گیاهان در نظر بگیریم!

یک نهال سیب آیا خیلی خیلی سعی میکند که از بقیه درخت ها بلندتر و بزرگتر باشه تا احساس خوشبختی کند؟ قبل از بلند شدن از رختخواب، تصمیم میگیرم که چشمو باز کنم یا نه؟ بلند بشم یا نه؟ دست و صورتم را بشورم یا نه؟ صبحانه چقدر بخورم؟ ... ما به سره مشغول تصمیم گرفتن هستیم. ملاک ما برای این تصمیم گیرها و انتخاب ها چی بوده است؟ از کجا میفهمیم کدام کار درسته و کدام کار غلطه؟ عقل بر چه اساسی به ما میگه کدام کار درسته کدام کار غلطه؟ بر چه اساسی احساس رضایت میکنیم؟ هدف ما در زندگی چیست؟ هدف و معیارمون "خوشبختی است". خوشبختی معیار و ملاکی است که این تعریف من از خوشبختی باعث میشه که تشخیص بدم چه کارهایی خوبه و چه کارهایی بده؟

عقل میگه براساس تعریفی که از خوشبختی داری، بهت میگه که چه کارهایی خوبه و چه کارهایی بده.

چی باعث میشه که این انسان خودخواه خودکشی کند؟ وقتی از رسیدن به خوشبختی ناامید میشه و احساس بدبختی کامل دارد. پس حتی مرگ و حیات ما وابستگی کامل به خوشبختی دارد.

پس خوشبختی تمام رفتارها و کارهای مارو تحت کنترل خودش قرار میدهد.

سوال: چرا دائما باید تشخیص بدم چه کاری خوبه چه کاری بده؟

جواب: آیا شیر وقتی شکار میکنه، قبلش تصمیم میگیره؟ ریشه ی گیاه تصمیم میگیره که چه موقع مواد معدنی رو جذب کنه؟ چرا ما باید دائما تصمیم بگیریم؟ چون ما اختیار داریم. ما در تمام جزئی ترین رفتارها، معیار و ملاک داریم. سلام باید بگم یا نباید انجام بدم؟ نمره ی خوب باید بگیرم یا نباید بگیرم؟ غذا باید بخورم یا نباید بخورم؟

کارهایی که باید انجام بدم منو به خوشبختی می‌رسونه.

کارهایی که نباید انجام بدم منو به بدبختی می‌رسونه.

معیار انجام دادن و انجام ندادن رفتارها و کارهای ما، تعریف ما از خوشبختی است.

خوشبختی بحث عمیقی است.

تلقی انسان‌ها از خوشبختی فرق داره.

● اگر انسان هیچ معیاری نداشته باشه! من در قید و بند خوشبختی و بدبختی نیستم آیا این انسان میتونه زندگی کند؟ خیر! پس اینکه بگیم من رهایم از خوشبختی و بدبختی، کاملا غلط است.

سوال: من برای اینکه خوشبختی رو تعریف کنم چه چیزهایی را قبلش باید برای من روشن بشه؟

جواب: باید تکلیف خودمون را با سه مطلب روشن کنیم.

1. خوشبختی چه کسی رو تعریف کنیم؟ انسان! باید تلقی خودمون را از انسان روشن کنیم.

2. اگر بخوایم انسان را تعریف کنیم باید به این سوال که این جهانی هستی که انسان درش زندگی میکنه چگومه جهانی است؟

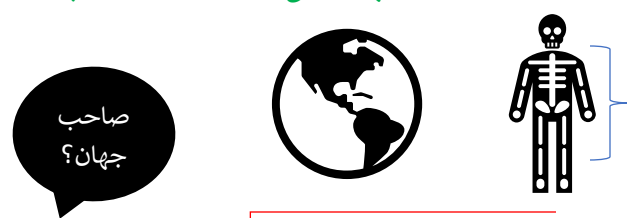
3. اولین سوال در مواجهه با عالم هستی این سوال بوجود میاد که این جهان صاحب دارد یا نه؟ تصادفی بوجود آمده است؟ صاحب جهان

باید در مورد این سه تا سوال موضع را روشن کنیم. بعدش میتوانیم خوشبختی را تعریف کنیم.

صاحب

جهان هستی

انسان



وقتی بخواهیم در مورد انسان و جهان هستی حرف

بزنیم، ابدیت وارد این موضوع میشه! باید تکلیفمون را با ابدیت مشخص کنیم. قبل از ابدیت باید راجب خود هستی و بودن و وجود (واژه ی عربی) حرف بزنیم.

سوال: تعریف مون راجب هستی چیست؟

جواب بچه ها: حیات داشتن! اما منظور ما قطعا زنده بودن نیست! از نظر زیست شناسی گیاهان و حیوانات و انسان‌ها موجود زنده اند ولی سنگ موجود زنده نیست.

سنگ هست یا نیست؟ بله سنگ وجود دارد و هست اما از نظر زیست شناسان جاندار نیست. زیست شناسان فقط یه بخشی از حیات هستی رو جاندار می‌گن.

هر آنچه هست، هست!

سوال هفته ی آینده: هستی رو تعریف کنید؟ یه هفته روش فکر کنید



مروری بر جلسه ی قبل

چرا ما همیشه گرفتار باید و نباید هستیم؟
چون انسان دارای اراده و اختیار است. اما به درخت سیب دارای اراده و اختیار نیست که مثلا این بهار تصمیم بگیرد که شکوفه بدهد یا نه! یک میز قدرت اختیار ندارد.

«انسان پس باید برای انجام بایدها و نبایدها چیزی را ملاک قرار دهد.

«معنای خوشبختی چقدر تاثیر داره در باید و نباید انجام کارها؟

«همه ی انسان ها به دنبال خوشبختی هستن، اما تعریف هر کس از خوشبختی فرق داره

«خوشبختی تاثیرش در زندگی تا کجاست؟ در همه ی لایه های زندگی هست.

«چرا ما همش گرفتار باید و نباید ها هستیم؟ چون انسان دارای اراده و اختیار هستیم.

«داشتن» برای ما خوشبختی میاره و «نداشتن» برای ما بدبختی میاره.

ریشه ی خوشبختی در بودن و داشتن ها است.

مثال: سالم بودن خوشبختی است. زیبا بودن خوشبختی است و غیره...

ما میخواهیم بدانیم خوشبختی چیه؟ بدبختی چیه؟ در مورد جواب این سوال به بحث ابدیت رسیدیم.

ما داشته ی ابدی داریم یا نه؟ گفت و گو کردیم ولی هنوز جواب قطعی ندادیم.

بررسی سه سوال مطرح شده در جلسه ی قبل

هر سه تا سوال موجودیت اش یکی است! آیا این جهان و انسان صاحب دارد یا نه؟

سوال: این هستی چی هست؟ آیا میتوان هستی را تعریف کرد؟ بودن یعنی چی؟

جواب های بچه ها: چیزی که شهود داریم! هر چیزی را که میبینیم و حس میکنیم!

● اگر چیزهایی که نمیبینیم هست یا نیست؟!

● چیزهایی هست که ما ازش درک نداریم ولی وجود دارند.

● حواس ما محدود است و هرچیزی با حس ما در نمیاد.

● چون همیشه نیستیم، محدودیم! بعدا مفصل در مورد این صحبت میکنیم.

● دلیل اینکه نمیتوانیم هستی را تعریف کنیم؟ جواب این را با به مثال شروع میکنیم.

مثال <<< توی اتاق چه چیزهایی هست؟ لیوان چایی! دیوار! حالا چشمامون را ببندیم و زمانی که باز میکنیم اولین چیز چیه؟ دیوار!

همه ی این چیزهایی که دیدیم و وقتی شب بشه و همه جا تاریک بشه، کدوم ازین چیزها را میبینیم؟ هیچکدوم! پس قبل از اینکه

چشممون رو باز کردیم اولین چیز نور بوده است! چرا هیچکی به نور اشاره نکرد؟ توجه نکردیم، چون نور همیشه هست! زمانی که نور

نباشه، فعل دیدن اتفاق نیافته! ما چیزی به جز انعکاس نور نمیبینیم. انقدر این نور بدیهی است که ما از شدت بدیهی بودن از نور

غافل میشم! یعنی از شدت بودن، آن را فراموش کرده ایم.



حالا در تعریف هستی، هر چیزی که باشه فرشته شیطان کهکشانش... میگویم به چیز است. هر چیزی که میخواهیم ادراک کنیم این

است که هست! به موجودی است با این ویژگی ها...

یعنی ادراک به هستی تحقق پیدا میکند. چیزهایی که هست را میتوانیم بشناسیم و نیستی چیزی نیست و پوچ است.

هر چیزی را قبل از اینکه بشناسیم چه چیزی اش را شناختیم؟ هستی و بودنش را اول شناختیم. شدت بدیهی بودن هستی باعث شده است که ما نتوانیم هستی را تعریف کنیم. ما عالم نیستی نداریم. پس نیستی عالمی ندارد. هر آنچه هست میشود عالم هستی. پس هستی قابل تعریف نیست! چون ما از هستی واضحتر چیزی نداریم. در مثال نور مثلا اگر باید نور را ببینیم باید به نور دیگه روش بندازیم؟ خیر! خود نور را با چه چیزی میبینیم؟ همه ی اشیا را بواسطه ی نور میبینیم حالا خود نور را با چی میبینیم؟ چون اشیا تاریک هستن و نور ندارن از خودشون. پس نور چون خودش عین روشنی است چیزی لازم ندارد برای روشنایی. هر چیزی را باید ادراک کنیم اولین چیز هستی است! هر چیزی را بخواهیم تعریف کنیم با هستی تعریف میکنیم.



آب مایه ی حیات
کجاست؟

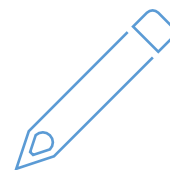
ماهی ها تو دریا میپرسن آب که میگویند مایه ی حیات است کجاست؟ ماهی همه ی هستی اش به آب است. ما خودمون در عالم هستی شناوریم. اولین چیزی که انسان ادراک میکند هستی است. ما باید هستی را در درون خودمون بیابیم و استاد تنها علم هستی را به ما آموزش داده است. سوال: هستی کجا تموم میشه؟

جواب بچه ها: مرزش با نیستی! نیستی مرزش کجا است و از کجا شروع میشود؟ هستی کجا نیست؟ نیستی نیست! وقتی نیست هیچ و پوچ باطل است پس عالم هستی از کجا تا کجاست؟ هستی "از" و "تا" ندارد چون اگر داشته باشد باید قبل از "از" باید نیستی باشه و بعد از "تا" باید نیستی باشد اما ما نیستی نداریم. هستی مرز ندارد. حد و مرز ندارد و بینهایت است. هستی را با هستی میشناسیم چون بدیهی تر از هستی نداریم. هستی غیرقابل تعریف است. اولین ادراک بشر هستی است. یافتن هستی کار بسیار بسیار دشوار است. از طرفی شدت بداهت و از طرفی پیچیدگی بحث.

سوالات برای تفکر در جلسه ی آینده

سوال: ابدیت چه ربطی با بحث هستی دارد؟

سوال: داشته ی دائمی و موقتی چه ربطی به هستی دارد؟



● مروری بر جلسات قبل

ما راجع به هستی صحبت کردیم، چه چیز باعث مطرح شدن این موضوع شد؟ بحث ما از خوشبختی و بدبختی شروع شد و اینکه همه ی انسان ها به دنبال خوشبختی هستند. ما با داشته هامون احساس خوشبختی میکنیم. پس اینجوری نتیجه گیری کردیم که خوشبختی در گرو داشته هامون هست و بدبختی در گرو نداشته هامون. پول و ثروت ... تا وقتی که کنار قبر هستیم به ما احساس خوشبختی میده اما وقتی وارد قبر میشیم این ها برامون خوشبختی نمیارن و بعد از این وارد بحثی به نام ابدیت میشیم. سوال اینکه به خوشبختی دائمی داریم یا نه؟ این سوال هنوز جواب داده نشده است. اینکه کسی بگه که من اصلا به خوشبختی کاری ندارم این میشه؟ خیر! چون انسان دارای اختیار است و چون همه به دنبال خوشبختی هستند پس تمام کارهای ما در گرو این باید ها و نبایدها است. چرا این باید ها و نبایدها همش به دنبال ماست؟ چون انسان دارای اختیار است و گرفتار این درست و غلط است و معیار ما در این باید ها و نبایدها در گرو تعریف خوشبختی است. پس اگر بخواهیم خوشبختی رو تعریف کنیم در سه حوزه ی معرفتی باید جواب بدیم!



سوال: تعریف ما از چیست؟ انسان که موجود معلق در عالم هستی نیست پس باید هستی را تعریف کنیم. و برای تعریف هستی باید به این سوال جواب بدیم که این هستی صاحب اش چه کسی است؟ وجه مشترک هر 3 تا سوال این است که باید تعریف



ما از هستی چیست؟ هستی را نمیتوانیم تعریف کنیم با مثال نور توضیح دادیم که ما هر چیزی را بواسطه ی نور میبینیم. ما اصلا به نور توجه نکردیم چون بواسطه ی شدت ظهور و رویت نور!!! انقدر وجود دارد که ما از خود نور غافل میشیم. در بحث هستی ما چه چیزهایی را ادراک میکنیم؟ ما هر چیزی که هست را درک میکنیم. اگر هستی نداشته باشد میگویم هیچ چیز نیست. ما قبل از اینکه هر چیزی را درک کنیم، هستی آن را توجه کرده ایم. هر چیزی که هست قابل درک هست.

سوال: چرا هستی بدیهی است؟ در مثال نور خود نور را با چه چیزی میبینیم؟ نور خودش روشن است و من برای دیدن نور به چیزی احتیاج ندارم. خودش نور است و ذاتا منور است. پس برای دیدن نور به نور دیگه ای احتیاج نداریم. هر چیزی که بخواهیم ادراک کنیم قبل از اینکه اونو ادراک کنیم، قبلاًش هستی آن چیز را ادراک کرده ایم.

چیزی یعنی چی هست؟ چه نوع هستی است؟ جواب: یعنی این هستی دارای چه ویژگی هایی هست. یعنی چه هست؟ انسان چیست؟ میدونم انسان هست یعنی یه هستی است دارای این ویژگی ها... پس قبل از چستی موجودات هستی آن برای ما مشخص شده است. هستی بدیهی است و اولین چیزی که بشر ادراک میکند ادراک هستی است.

چرا هستی بدیهی است؟ چون اولین متعلق ادراک بشر است. اولین چیزی که آویزون میشه به ادراک انسان، ادراک هستی است. علت اینکه نمیتونیم هستی را تعریف کنیم این است که چیزی روشن تر از هستی نداریم و فقط اینجا ما مفاهیم مبهم را برطرف کردیم. انقدر بدیهی است که ما چیزی بدیهی تر از آن نداریم.

چرا هستی غیر قابل تعریف است؟ به علت شدت بداهت آن

سوال: هستی کجا تموم میشه؟ چرا هستی از و تا ندارد؟ چون اگر هستی بخواد تموم بشه جایی نیستی باید شروع بشه! نیستی نیست! اگر بود که میشد هستی! هیچ جا از عالم نیست که از هستی خارج باشد. هستی ازلی و ابدی است. هستی عین کمال است چون هستی ریشه در دارایی و داشتن دارد و نقص ریشه در نداشتن دارد. اگر هستی بخواد تمام بشه باید بعد از تمام شدن هستی نیستی شروع شود و نیستی نیست، پوچ و باطل است. پس هستی پایان ندارد. یعنی **سرمردی** است. انسان که جز این هستی است آیا ابدی هست یا نیست؟

سوال: رابطه ی هستی و ابدیت چیست؟ هستی ابدی است.

● **مقدمه چینی برای شروع بحث جدید**

ما به چه چیزهایی کمال و نقص میگوییم؟

کمال	نقص
ثروت	فقر
زیبایی	زشتی
علم	جهل

.مهم. هستی عین کمال است.

ثروت چیه؟ داشتن پول است.

فقر چیه؟ نداشتن پول است.

هر چیزی که کمال است ریشه در دارایی و هر چیزی که نقص است ریشه در نداشتن است.

سوال: جهان هستی یعنی هر آنچه که هست، آیا هستی ابدی هست یا نه؟ ابدی بودن هستی ثابت شد و انسان جز این عالم هستی هست، آیا این انسان ابدی هست یا نه؟ بله هست. انسان از انکار خودش، اثبات هستی خود را انجام میدهد. هستی علم کمال است. اون هستی که دائمی است چه چیزی است؟ خود وجود همیشه داشته ی دائمی ما.

سوال: آیا کارهایی که ما در زندگی میکنیم به هم ربط داره؟ چه ارتباطی بین کارهای ما است؟ این رشته و محور که کارهای ما رو به هم پیوسته میکند چی هست؟ **تعریف ما از خوشبختی است.** خوشبختی ریشه در چه چیزی دارد؟ تعریف انسان و جهان و صاحب جهان. این ها همیشه اعتقادات و باورهای من دارد. ربطی به رفتار من ندارد. در پاسخ به اون 3 تا سوال، باورهایی در ما ایجاد میشه که تعریف ما از خوشبختی است.

در مورد صاحب جهان میخوایم حرف بزنیم!



در قالب مثال نور! نور خودش عین روشنی است و هر چیزی برای نور نیاز به علت دارد! حالا نور خودش نیاز به علت دارد؟

خیر



مثال دیگه! چای شیرین با چی شیرین میشه؟ با شکر! آیا میشود چای از شکر جدا میشود. شکر را با چه چیزی شیرین میشود؟ چون شکر عین شیرینی است. میشه از شکر شیرینی را جدا کرد؟ نمیتوانیم! چرا؟ چون عینیت دارد! اما شیرینی چای صفتی است که بهش نسبت دادیم و میتونیم این صفت را ازش بگیریم. هر چیزی برای شیرین شدن نیاز به علت یعنی شکر دارد ولی شکر خودش علت نمیشود.



مثال بعدی، هر چیزی خیس بشه نیاز به آب داریم! میتوانیم خیزی را از آب بگیریم؟ خیر! آب عین خیزی است. آیا میتوان از خود هستی، هستی را جدا کرد؟ خیر با توجه به مثال های بالا نمیتوانیم. رابطه ی بین نمک و شوری چه رابطه ای است؟ رابطه ی بین ضرورت و وجود است.

نمک و شوری
نور و روشنایی
شکر و شیرینی

رابطه ی بین ضرورت و وجود است.

پس

تعریف آب = واجب خیس است.

تعریف نمک = واجب شور است.

تعریف نور = واجب روشنایی است.

تعریف شکر = واجب شیرین است.

خود شکر برای شیرین شدن نیاز به علت ندارد چون شکر عین شیرینی و واجب شیرین است.

رابطه ی بین هستی و هست چیه؟ ضرورت و وجود!

تعریف وجود = واجب الوجود است. پس خود حقیقت وجود نیاز به علت ندارد!

پس وقتی میگویم هستی از و تا ندارد آیا میشود بگویم که ما یه هستی دیگه داریم؟ چون این یکی هستی باید یه جایی تموم بشه پس ما فقط یدونه هستی داریم! حالا منظورمون از اون یک چیست؟

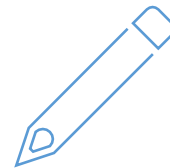
ما دوتا یک داریم! یه یک داریم که میتونیم دومی را براش فرض کنیم و دیگری نمیتوانیم براش دومی را فرض کنیم. به مثال توجه کنید.

فرض مَحال (مَحال وقوعی): توی ذهن فرض کنید که از تخم لاکپشت یه دایناسور بوجود بیاد! بله میشه فرض کرد. اما در عالم واقعی نمیشود. چون هم باید تخم لاکپشت باشد و هم نباشد! اجتماع نقیضین محال است. چون لازمه ی وقوع همچین چیزی محال است. محال وقوعی گفته میشود.

فرضی مَحال (مَحال ذاتی): توی ذهن یه قابلمه بزرگ و قابلمه کوچک فرض کنید! بزرگه رو بزاریم توی قابلمه کوچیه! نمیشه! ذاتا مَحال است یعنی در ذهن هم نمیشه تصور کرد.

● **مبحث جلسه ی آینده**

این هستی یدونه است! این یک یعنی چی؟



● مروری بر جلسات قبل

مباحث ما پیوسته است همه ی آدم ها دنبال خوشبختی هستند حتی آدمهایی که کار خلاف میکنند و یا حتی آدم هایی که اصلا کاری انجام نمیدهند.

خوشبختی یعنی داشتن و نداشتن یعنی بدبختی.

آیا داشته ی دائمی داریم؟ طولانی ترین داشته ی دائمی تا قبر به دنبال ما می آید.

لازمه ی داشتن خوشبختی چیه؟ تمام کارهای ما ریشه در خوشبختی دارد. کسی خودکشی میکنه که احساس بدبختی میکند.

میتونیم خودمون را از درست و غلط کارها رها کنیم؟ خیر! چون ما دارای اختیار دارم.

ملاک انسان از باید و نباید درست و غلط تعریف اش از خوشبختی است.

قبل از تعریف خوشبختی داریم از خوشبختی چه کسی حرف میزنیم؟ انسان! پس باید انسان را تعریف کنیم! اما انسان که موجود

معلق در جهان هستی نیست! پس باید جهان هستی را هم تعریف کنیم!

آیا انسان هست یا نیست؟ آیا جهان هستی هست یا نیست؟ آیا جهان صاحب دارد یا نه؟ اگر دارد این صاحب دارای چه هستی است؟

پس در اینجا بود که پای هستی به میان میاد!

شدت بدهت هستی باعث میشه که نتونیم هستی را تعریف کنیم.

اولین چیزی که متعلق به اداراک بشر است خود هستی است.

ما فقط نور میبینیم اولین چیزی که میبینیم نور است و آخرین چیزی را که میبینیم نور است و دائما در حال دیدن نور هستیم. از بس نور

همه چیز را روشن کرده است که ما نور را نمیبینیم.

همین بحث نور را به هستی مرتبط کردیم.

هستی اولین متعلق اداراک بشر است و از شدت بدهت همیشه هستی را تعریف کرد.

ما یه وقت حرف از علم هستی میزنیم و یه موقعی حرف از یافتن هستی میزنیم که به راحتی اتفاق نمیافتد. به ممارست و از درون

انسان پیدا میشه.

هستی جایی بخواد تموم بشه باید نیستی شروع بشه و نیستی پوچ و باطل است.

هستی از کجا شروع میشه؟ از نیستی و بازم گفتیم که نیستی پوچ و باطل است.

هستی "از" و "تا" ندارد چون اگر داشته باشد قبل و بعدش باید نیستی وجود داشته باشد و نیستی پوچ و باطل است.

هستی ازلی و ابدی است و به اصطلاح سرمدی است.

همه جا را هستی پر کرده است کل عالم از هستی پر شده است.

1: کمال: علم ثروت زیبایی

2: نقص: ناآگاهی فقر زشتی

ثروت یعنی داشتن پول

فقر یعنی نداشتن پول

کمال ریشه در داشتن و دارایی پیدا میکنیم.

نقص ریشه در نداشتن و نداری پیدا میکنیم. با خودش احتیاج و نیاز میارده.

هستی یعنی دارایی و وجود! خود هستی عین کمال است. کمال هستی "از" و "تا" ندارد.

● مقدمات ورود به بحث جدید

چندتا هستی میتونیم داشته باشیم؟

حالا میخوایم نمیتونیم را معنی کنیم.

وحدت ابدی داریم که در مقابل کثرت قرار دارد! یعنی واحدی که فرض دومی برای آن فرضی مُحال نیست.

وحدت حقیقی داریم که در مقابل کثرت قرار ندارد! و فرض دومی برای آن فرضی مُحال است. آنچنان گسترده است که جایی برای دومی نذاشته است! این یدونه سیطره اش کجا را پر کرده است؟ کل هستی و فرضی مُحال است. وحدت قاهره! همه ی کثرت ها مقهوره اش است و وحدت حق است.

طبق اون 2 تا فرض که از و تا نداره و توی ذهنم هم نمیتونم داشته باشم. فرضی محال است و محال ذاتی است.



هستی که ابدی است و از و تا نداره و ازلی است و سرمدی است عین کمال است و کمال اش هم از و تا نداره و لایتناهی هست و این هستی یدونه بیشتر نیست و وحدتش از نوع وحده ی حقه ی حقیقیه است.

● پس وقتی میگیم خدا یکتا است! پس دومی را نمیتونیم براش فرض کنیم! حتی در عالم ذهن هم نمیتونیم فرض کنیم دومی را براش. هستی یعنی خود خداست!

هر چیزی غیر از آب بخواد خیس باشه نیاز به آب دارد!

خود هستی برای اینکه هست بشه به چه چیزی نیاز دارد؟ خود حقیقت هستی برای اینکه هست بشه نیاز به علت ندارد و هستی عین هستی است.

اگر شیرینی از شکر حذف کنیم چه چیزی میمونه؟ قابل تفکیک نیست!

پس هستی را نمیشه از هستی جدا کرد!

کی خدا را بوجود آورده است؟ علت ندارد چون عین هستی است!

هر چیزی که بخواد هستی بشه باید هستی بهش هستی بده و علت ندارد.

میتونیم هستی را بفهمیم! و تا جایی که از هستی بهره ببریم.

هر چیزی که تو عالم هستی است از انسان ها... بهره ی خودشون از هستی را خدا بهشون داده است.

ما هستی امون از خودمون نیست و هستی مال خودمون نیست!

ما همش نگران این هستیم که هستی امون را از دست بدیم! همین که هستی ما برای ما نگرانی میاره نشون دهنده ی این است که هستی مال ما نیست.

مثال: لباس خیس خشک میشه!

اما خود حقیقت هستی عین هستی است! وجود واجب الوجود است.

هرچیزی غیر از هستی ممکن الوجود است! ممکن است باشد و ممکن است نباشد. اما خود هستی را نمیشه از هستی جدا کرد! رابطه ی هستی و بودن ضرورت و وجود است.

وقتی هستی را ادراک کردیم متوجه میشیم که هستی خودش علت نمیخواد و عین بودن است و واجب الوجود است.

پس این سوال هستی صاحب دارد یا ندارد؟ اگر خود هستی برامون روشن بشه دیگه این سوال برامون روشن میشه



برای بیان و تعبیر این بیت شعر از حافظ به مثال زیر توجه کنید! 😊



مثال: چشمامون را ببندیم و برای خودمون یه بچه را تصور کنیم! حالا فرض کنید بچه ی واقعی دارین و عالم خارج! فرق این 2 تا بچه با هم دیگه چیه؟ کدوم بچه به شما احتیاج بیشتر داره؟ غذا بدیم! شیر بدیم!... بچه ی واقعی در خیلی چیزها به ما احتیاج داره! مادر از دنیا میره وبچه به زندگی اش ادامه میده! اما اون که تو ذهن ماست در هستی اش به ما وابسته است. این بچه ی ذهنی را ما خلق اش کردیم. اگر برای ثانیه ای ازش بیخبر باشیم، اون بچه کلا از هستی از بین میره! هستی بچه مال خودش نیست وابسته اس به ما! ظهور تجلی ذهن ماست. میخوایم معنی وابستگی تجلی را به ما بگه! این بچه ی ذهنی چه چیزیش واقعا مال خودش است؟ هیچ چیز یه دارایی داره که مال خودش است و اون همونی که هیچی نداره! دارایی اش عین نداریش است. فقرش یه فقر مطلق است و فقرش از و تا نداره! هر چیزی در عالم هستی هست ظهور تجلی هستی است و اون بچه ی تجلی ما هستیم.

سوال جلسه ی آینده

سوال: میتونیم بچه های ذهنی را دربیاریم و با بچه های واقعی بازی کنند؟ دلیلش این است که هستی مال خودشون نیست و اونها ظهوری از ماست و چیزی جدای از ما نیستن. ما ظهوری از ظهورهای هستی هستیم! هستی هستیم ولی هستی مال خودمون نیست و فقرمون یه فقر مطلق است.

انسان جهان هستی و صاحب جهان هستی!
سوال: ما میتوانیم خوشبختی را تعریف کنیم؟



مروری بر جلسات گذشته



بحث مون از شادی و خوشبختی شروع کردیم. تا رسیدیم به اونجا که اهمیتی که خوشبختی تو زندگی ما داره. پس باید تعریفی از خوشبختی ارائه بدهیم. چون این خوشبختی، خوشبختی انسان است پس باید تعریفی از انسان داشته باشیم. انسان جزئی از عالم هستی است پس باید اول جهان هستی رو تعریف کنم و برای اینکه تکلیفمون را با جهان هستی مشخص کنیم باید بگیم که جهان هستی از کجا آمده است؟ یا علتی داره یا نداره؟ پس سه تا سوال اساسی مشخص شد که تا جواب این سوال ها را ندیم نمیتونم راجع به خوشبختی انسان نظر بدم. این هر

سه تا سوال یه وجه مشترکی دارن که همه اشون دارن راجع به **هستی** صحبت میکنند. آیا انسان هست یا نیست؟ اگر هست چه نوع هستی هست؟ آیا جهان هستی هست یا نیست؟ و آیا جهان هستی صاحبی داره یا نداره؟ حالا اینجا اگر بخوام به این سه تا سوال جواب بدم باید اول ببینم هستی چیه؟ خواستیم هستی را تعریف کنیم و دیدیم هر چی سعی کردیم نمیتونیم هستی را تعریف کنیم. بعد دیدم علت این است که از شدت ظهور هستی نمیتونم هستی را تعریف کنم. چون بداهت دارد. چرا؟ چون وقتی اگر بخوام هستی را تعریف کنم باید بگم یه موجودی هست که دارای این ویژگی میباشد به عبارتی هر چیزی را که بخوام تعریف کنم با هستی تعریف میکنم. چون اولین چیزی را که بخوام بگم باید بگم که هست و چیزی که نیست قابل تعریف کردن نمیباشد. نیستی پوچ و باطل است. وقتی چیزی هست همیشه چیز. پس اگر بخوام چیزی را بشناسم لازمه اش این است که هست باشه! و **نیستی تو متعلق ادراک شناخت من قرار نمیگیره!** اولین چیزی که متعلق ادراک انسان است درک خود هستی است. **به مثال نور در جزوه رجوع شود!** پس وقتی ما بخواهیم چیزی را ادراک کنیم اول هستی اون چیز هست. حالا چون هر چیزی را که میخواهیم ادراک کنیم باید به هستی رجوع کنیم پس خود هستی دیگه قابل تعریف نیست. **به مثال آب و شکر و نمک در جزوه رجوع شود!**

خود حقیقت هستی نه اون چیزهایی که هستی دارند یعنی ما داریم از وجود حرف میزنیم نه از موجودات! وجود برای هست شدن علت نمیخواد اما موجودات برای هست شدن علت میخوانند. دامنه ی هستی تا کجا کشیده شده است؟ هستی از و تا ندارد. اگر بخواد از داشته باشه باید قبلش نیستی باشه و اگر بخواد تا داشته باشه باید بعدش نیستی بخواد و ما اینو گفتیم که نیستی پوچ و باطل است. یعنی انتها ندارد و نامتناهی است. حالا این هستی که نامتناهی هست میتونه دوتا باشه؟ گفتیم که نه! نمیتونه باشه. حتی در عالم فرض هم نمیشه! **رجوع شود به مثال قابلمه بزرگ و کوچیک رجوع شود.** گفتیم دو نوع وحدت داریم! وحدت عددی و وحدت حقه ی حقیقیه! پس گفتیم که هستی عین وحدت حقه ی حقیقیه است!

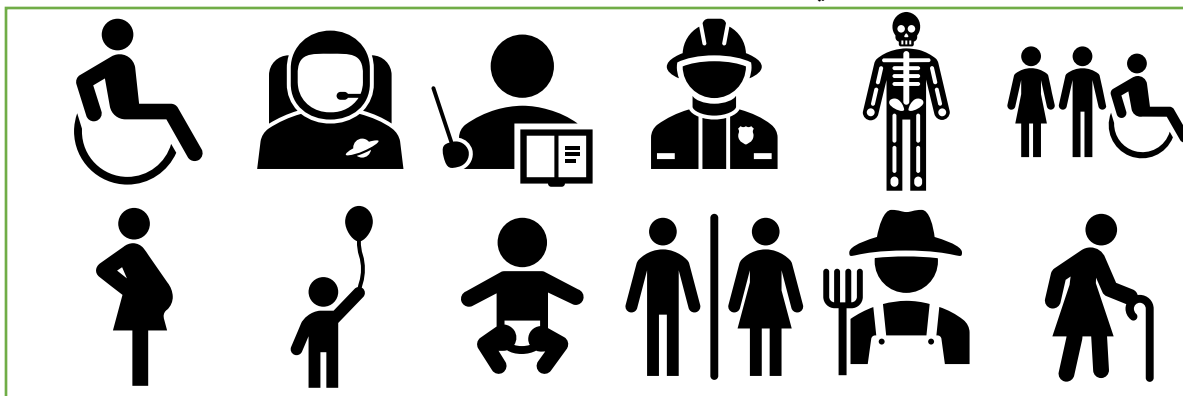
مقدمات ورود به بحث جدید

جمله ی هستی عین بدیهی است! این به علم اش ربط دارد ولی یافتن هستی بسیار سخت است! حالا ما میخواهیم انسان را تعریف کنیم **به مثال داشتن بچه در ذهن مراجعه کنید!** هستی و نیستی نقیض هم هستند. همدیگر را رد میکنند. نقیض شب چیه؟ غیر شب! نقیض انسان همیشه غیر انسان! نقیض هستی همیشه نیستی (غیر نیستی).

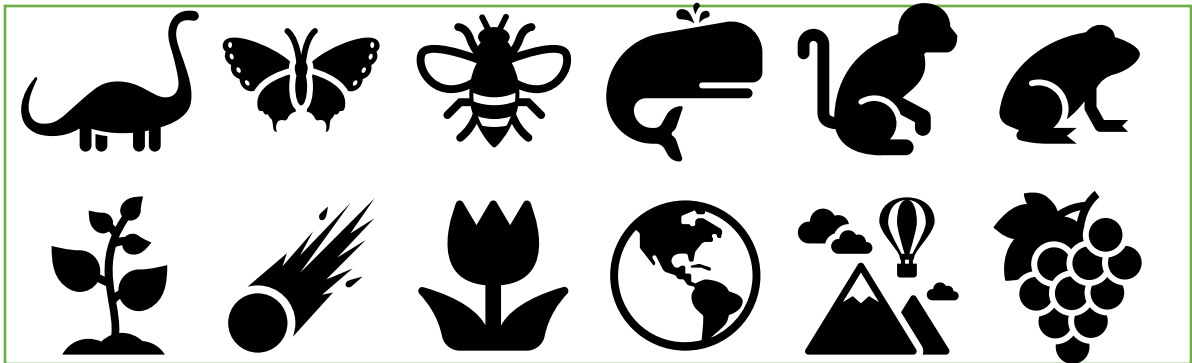
درک بهتر از تناقض و تضاد

تضاد با تناقض فرق داره!

تضاد اجتماعشون مُحال است. سیاه و سفید! **قرمز و آبی! زرد و سبز!** متضاد هستن! اولاً وجودی هستند. اجتماعشون مُحال است! اما ارتفاعشون محال نیست! یعنی هیچ کدوم از اون دوتا! **مثال:** ماژیک هم قرمز باشه هم آبی؟ نه! ماژیک نه قرمز باشه نه آبی؟ بله! تناقض چیه؟ ارتفاع و اجتماع مُحال است! مثال 😊 نقیض انسان همیشه غیر انسان همیشه حیوان! دقت شود! انسان و غیر انسان! ما به چی ها میگیم انسان؟ زن ها! بچه ها! مردها! سیاه پوست ها! سفید پوستا!! آدم های باسواد! آدم های بیسواد! آدمی که سالمه! آدمی که مریضه! همه ی این ها انسان هستند!



حالا غیر انسان ها کی ها میشوند؟ جمادات! نباتات! فرشته ها! اجنه! کهکشان ها! خدا؟! (غیر انسان)



حالا همه ی انسان ها و غیر انسان ها باهم چی رو تشکیل میدهند؟ همه چیز! هستی! عالم هستی!

حالا این اندازه ی عالم هستی تا کجا ادامه داره؟

سوال: آیا من میتونم پامو از عالم هستی بیرون بزارم؟ اگر بیرون بزارم باید تو نیستی بزارم! نیستی پوچ و باطل است و نیست! دوتا نقیض باهم کلشون باهم عالم هستی رو تشکیل میدهند. از هستی نمیتونیم بریم بیرون چون از و تا ندارد.

سوال: چیزی هست که هم انسان باشه و هم غیر انسان؟ نه انسان باشه نه غیر انسان؟ میتونم پیدا کنم؟

امروز خانم اعتماد خیلی سوال میکند 😊

عالم هستی منظورم همه ی کهکشان های عالم هستی نیست! منظورم از جهان هستی هر آنچه که هست! استاد داره از نظر عقلی داره به ما هستی رو درس میده! خودمون باید بیاییم و ادراک کنیم! فراتر از علوم تجربی است! حصر عقلی است و از این دو حالت خارج نیست! عالم هستی هر آنچه که هست یا انسان است یا غیر انسان. میتونم چیزی رو پیدا کنم که نه انسان باشه نه غیر انسان؟ کجا باید پیدااش کنم؟ در عالم نیستی و همانطور که میدونیم نیستی پوچ و باطل است! پس نمیتونم پیدا کنم.

حالا میتونم چیزی پیدا کنم که هم انسان باشه هم نباشه؟ نه! چون اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین مُحاله! 2 تا چیز متناقض یکی اش امر وجودی است و یکی امر عدمی (شب بودن شب نبودن)! هم اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین مُحاله! متضاد هر دوتاشون امر وجودی اند. قرمز و آبی شب و روز دوتا چیز متضاد اجتماعشون محاله اما ارتفاعشون ممکن است. نه قرمز نه آبی! سبز باشه.

نقیض بودن نبودن! هستی نیستی!

انسان و غیر انسان باهم شد عالم هستی

نه انسان باشه نه غیر انسان باید توی نیستی پیدا کنم و نیستی نیست چون پوچ و باطل است پس ارتفاع نقیضین محال است.

هم انسان باشه هم غیر انسان باشه؟ گفتیم نه چون اجتماع نقیضین محال است

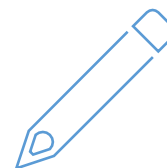
پس به اون سه تا سوال جواب دادیم!

پس به صورت خلاصه وار داریم که:

تعریف	مثال	اجتماع	ارتفاع	امر
تضاد	قرمز و آبی	مُحال است	ممکن است	هر دو امر وجودی
تناقض	شب بودن و عدم شب نبودن	مُحال است	مُحال است	یکی وجودی دیگری امر عدمی

سوال هفته ی آینده

میشه هستی داشته باشیم که دائمی باشد؟



مروری بر جلسات گذشته

ما به دنبال تعریف خوشبختی بودیم و گفتیم که باید سه تا سوال را جواب بدیم. موضوع خوشبختی انسان است، پس باید بدو نیم انسان چیه؟ وقتی داریم از انسان حرف میزنیم انسان جزئی از عالم هستی است پس باید بدو نیم که عالم هستی چیه؟ این هستی صاحب داره یا نداره؟ در مورد این سه تا سوال، یه چیز مشترک است و اون هستی است! پس باید هستی را مشخص کنیم که چی هست؟

1. هستی قابل تعریف نیست. بخاطر شدت بداهت هستی.
2. دانستن و یافتن هستی دو چیز متفاوت است و چیزی که ما داریم در موردش حرف میزنیم دانستن است. یافتن رو باید هر کسی خودش انجام بدهد.
3. هستی نامتناهی است و "از" و "تا" ندارد. نیستی پوچ و باطل است. "از" نداره چون قبلش باید نیستی باشه و "تا" نداره چون بعدش باید نیستی باشه.
4. هستی ازلی و ابدی است و سرمدی است.
5. این هستی فقط یدونه باید باشه! وحدت حقه ی حقیقی است. وحدت قاهره است.
6. هستی علت نمیخواد برای هست شدن. چون هستی خودش عین هستی است. رابطه ی بین هستی و وجود رابطه ی بین ضرورت و وجود است.

راجع به جهان هستی حرف زدیم و گفتیم که هر آنچه که هست منظورمونه.

سوال: آیا ما میتونیم نیستی را ادراک کنیم؟

جواب: اولین ادراک متعلق بشر ادراک هستی است. تا بخوای نیستی را تعریف کنی میگی یه چیزی هست که... اون نیستی همیشه هستی. ما نیستی مطلق را نمیتونیم ادراک کنیم. میتونیم بفهمیم هست یا نیست. نامتناهی رو چجوری درک میکنیم؟ مستقیم درک نمیکنیم! محدودیت را میفهمیم! از و تا را میفهمیم! بهش میگویند ادراک غیر مستقیم. هر چیزی را که بخوای تصور کنی اول بهش حد و اندازه میدی. یعنی محدود شد. پس نیستی چیزی نیست که من ادراکش کنم. ادراک هستی از نوع یافتن است. ولی عقل به ما میگه نامتناهی است. عقل میتونه غیر مستقیم نیستی رو ادراک کند. **نیتستی مضاف:** خودکار هست برش داشته الان نیست. نیستی مقید به قید. میتونیم این نیستی را درک کنیم. از روی بالایی میتونیم مفهوم درک کنیم. نیستی مطلق داریم که حد نداره. نیستی پوچ و باطل است. مصداق داره؟ هست در عالم؟ نیست! چون اسمش روش است. تا بگیم یه چیزی همیشه هستی! عقل میفهمه و در عالم خارج واقعیت نداره.

تئوری بیگ بنگ راجع به جهان محسوس حرف میزنه! فعلا به درستی و غلطی این تئوری کاری نداریم. وقتی میگویم عالم هستی منظورمون هر آنچه که هست، هست! منحصر در جهان محسوسات نیست. پس این تئوری مربوط به جهان محسوسات است و سخن میگویند. این تئوری ربطی به بحث ما ندارد پس صاحب منظورمون علت است.



نیستی علت نمیخواهد! نبودن علت نمیخواهد! پوچ و باطل است.

ما نمیتونیم هستی خودمون را انکار بکنیم. از انکار هستی خودم به اثبات هستی خودم میرسم. به مثال بچه ی واقعی و بچه ی تصویری بکنید. بچه ی تصویری، هستی اش رو از ما گرفته است.

سوال: اون بچه ی ذهنی رو رهاش کنم، اون به هستی خودش ادامه میده؟ خیر، خودش نبود میشه.

مثال: لباس بیفته تو دریا و خیس بشه، بعد پهن اش کنی، خشک میشه!! چرا خشک میشه؟ چون خیزی مال خودش نیست، مال آب است. اصطلاحا میگن خیزی ذاتیش نیست، صفتی هست براش. خیس بودنش دائما آبدار بودنش را طلب میکنه. آب نمیتونم خشک کنم! اگر سشوار بگیرم خشک بشه، نیست میشه!

اون بچه ی ذهنی ما هستی اش مال خودش نیست.

این نیاز به هستی کی برطرف میشه؟ هیچوقت! یعنی نیازش حد و اندازه نداره و نیازش یه نیاز مطلق است. فقیره و فقرش تو چیه؟ فقر مطلق است چون فقیر هستی است. تنها چیزی که از خودش دارد فقرش و نادارایی و گداییش مال خودش است. بی همه چیز است. دائما به ما وابسته است ولی بچه واقعی دائما به ما وابسته نیست.

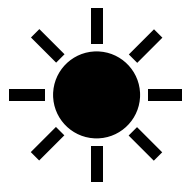
سوال: میتونیم این بچه ی ذهنی را دربیاریم و یه گوشه بازی کنه؟ اون بچه ی ذهنی تا کی هست؟ تا وقتی که من بهش هستی میدم. اگر ارتباط با بچه ی ذهنی قطع بشه نیست میشه! پس چی هست؟ چه نوع هستی داره؟ وجودش یه وجود ربطی است یعنی تا وقتی که ربط داره به من هست!!! تا وقتی با من ربط داره، هستی دارد در غیر این صورت نیست میشه!

مثال: جلوی آینه، تصویر در آینه میفته! میشه بهش بگی اینجا وایسا اون یکی لباس را بپارم! آیا میشه؟ تصویر ما در آینه در بودن ما به ما احتیاج داره! و هستی ربطی است! تصویر مادر آینه داره ما رو نشون میده! از خودش هیچی نداره که عرضه کنه! تمام قد ایستاده و داره مارو نشون میده! پس کی داره نمایش میده؟ زیبایی کی را نشون میده؟ اگر جمالی داره مال کی هست؟ مال صاحب هستی است. پس اون تصویر کارش حکایت از ماست. تصویر ما در آینه ظهور ماست. **یه فقر مطلق است چون فقیر هستی است و فقر ذاتی است و فقر براش صفت نیست. چیزی که ذاتی است نمیشه ازش جدا کرد. تصویر ما در آینه ذاتش و دارایی اش چیه؟ داراییش عین نداریش است.**

وجودش وجود ربطی است. فقرش یه فقر مطلق است. تصویر من در آینه جلوه ی من است.



اون بچه ی ذهنی، جز خود من است و وجودش وجود ربطی است و فقرش یه فقر ذاتی است. نور آفتاب داره از آفتاب حکایت میکنه! قشنگ از صاحب خودش حکایت میکنه!



موجود: آنچه که دارای وجود است. وجودش مال خودش نیست اما هست پس وجودش را از کجا آورده؟ باید هستی باشه تا موجودات را هستی بده بهشون. کی میتونه؟ یه موجوده دیگه؟ خیر!

از کجا بدونیم هستی مال خودمون هست یا نیست؟ اگر هستی مال خودم بود چجوری بودم؟ میترسم دائما هستی را از دست بدم! پس مال خودمون نیست. هستی مال خودمون نیست اما هستیم این هستی را از کجا آوردیم؟ از خود حقیقت هستی از یه وجود مطلق که ابدی و ازلی است و سرمدی است و یدونه است! اون است که به من هستی میده!

آیا راهی دارم برای انکار خدا هست؟ بله داریم، اون انکار خودم است! هستی خودم را انکار کنم. از انکار خودم اثبات هستی بوجود میاد. پس هیچ راهی ندارم. به محض اینکه بگم من هستم ولی هستی از خودم نیست. انکار خودمون مُحال است. کی انکار کرد؟ من!!!! هستی غیر قابل انکار است.

ما داریم به اون سه تا سوال جواب کامل دادیم امروز!

انسان و همه ی موجودات عالم هستی، تجلی خود هستی هستند.



مروری بر جلسات گذشته

«چرا نمیتونیم خودمون را انکار کنیم؟ تا بخوای بگم من نیستم این من یعنی هست پس از انکار خودمون اثبات خودمون به دست میاید.»

«همه ی ما به دنبال خوشبختی هستیم اما تعریف هر کدام از ما از خوشبختی متفاوت هست.»

«بزرگترین تصمیم های ما به تعریف ما از خوشبختی ربط دارد.»

«ما داشته هامون را به خوشبختی ربط میدیم، مثل داشتن ثروت، داشتن قدرت، داشتن علم...»

«این داشته ها تا دم مرگ ما را خوشبخت میکنند اما بعد از آن همراه ما نیستند.»

«ابدیت اگر وجود داشته باشد پس سوالی برای ما پیش میاد که اصلا خوشبختی یعنی چی؟»

«انسان چیه؟ هستی چیه؟ صاحبی داره این عالم هستی؟»

«وجه مشترک این سه تا سوال، "هستی" است پس اومدیم در مورد هستی صحبت کردیم.»

«هستی غیرقابل تعریف است و موضوع "یافتن" و "دانستن" باهم فرق دارد و ما در این درس فقط دانستن را شرح میدهیم»

و یافتن برای هر کسی فرق دارد و امری درونی است.»

«هستی نامتناهی است و "از" و "تا" ندارد»

«هستی ازلی و ابدی است و سرمدی است»

رابطه ی هستی با خود هستی رابطه ی "وجود و ضرورت" است و به مثال نمک و شکر رجوع شود.»

«هستی خودش عین هستی است.»

«هستی فقط یدونه است.»

«خدا یکی است به این معنا نیست که خدا برایش شریکی نیست. خدا واحد به وحدت و حده ی حقیقیه. یعنی خدا واحد به

وحدتی است که فرض دومی برایش محال است. ذاتا محال است. وحدتش قاهره است.»

«همه ی موجودات ظهور و تجلی اون هستی هستند.»

ورود به ادامه ی بحث جدید

سوال: منصور حلاج منظورش از بانگ ﴿انا الحق﴾ چی بود؟

جواب: خودش را نمیدید فقط خدا را میدید

سوال: منظور فرعون از ﴿انا ربکم بعلی﴾ چه بود؟

جواب: فقط خودش را میدید و خدا را نمیدید.

سوال: فرق بین این دو جمله چیست؟

هیچ چیزی جز حق وجود ندارد. یعنی جز حق نمیبینه. وجود ربطی از خودش هیچی نداره حتی وجود. نیازش تا حد فقر

مطلق است و تنها دارایی اش گدایی و فقرش است. دارد اعلام حق میکنه.

فرعون تنها چیزی که میبینه خودش است و خدا را نمیبینه و اون حقیقت هستی است.

میان ماه من تا ماه گردون/تفاوت از زمین تا آسمان است

وقتی برای بچه ها قصه می‌گیم و با این جمله شروع می‌کنیم. "یکی بود یکی نبود..."

ابتدا به این مثال‌ها توجه کنید!

تصویر در آینه توضیح ظهور و تجلی بود. تصویر ما چی از خودش داره؟ هیچی! چون هیچی ندارد و میتونه مارو نشون بدهد. وجودش وجود ربطی است به محض اینکه ارتباطش با من قطع بشه نیست میشه. حکایت گر ماست و ظهور و تجلی ماست.

وقتی میریم دریا میشه موج را سوغاتی بیاریم؟ نه همیشه. وجودش وجودش ربطی است و موج خودش همون دریا است. به موج چیه؟ خود دریا است.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم؛ موجیم که آسودگی ما عدم ماست / صائب تبریزی /

مفهوم وجود ربطی را داریم توضیح میدیم. موج چی از خودش داره؟ هیچی از خودش ندارد. اون تصویر در آینه هم هیچی از خودش ندارد.



" موج دریا "



"تصویر ما در آینه"

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود...

کی بود؟ دریا بود

یکی نبود؟ تصویر نبود

ما قصه هامون را به بچه ها با بالاترین مضامین عرفانی می‌گیم.

یعنی وحدت واحد حقه ی حقیقه یعنی وحدت قاهره.

سوال: ابلیس شیطان از کجا هست؟

جواب: ما گفتیم هر چی هست ظهور و تجلی حقیقت هستی است. هیچ چیز در عالم هستی از خودش هستی ندارد و

ظهور و تجلی حقیقا هستی است.

شیطان هستی اش مال خودش است؟ آیا وقتی انسان فساد میکنه نشان دهنده ی ظهور و تجلی است یا در مقابل آن

است؟

جوشن کبیر صدتا بند داره و هر بند ده تا اسامی خدا وجود داره. ﴿یا هادی یا مظل...﴾

آیا یعنی خدا گمراه میکنه؟

﴿یضل من یشاء و یهدی من یشاء﴾ ۹۳ سوره نحل.

● امام حسین و شمر هر دو ظهور و تجلی خدا است؟

● امام علی و ابن ملجم هر دو ظهور و تجلی خدا است؟

● این همه فساد و خونریزی در عالم است آیا این ها ظهور و تجلی خدا است؟

● گمراه شدن آدم ها بخاطر خداست؟

جواب: بله!!!
دو جور ضلالت داریم:

ضلالت ابتدایی	یه موجودی از اولی که وجود پیدا میکنه گمراه میشه!
ضلالت ثانویه و دومی	شخص اول در مسیر هدایت است ولی بعدش در مسیر ضلالت قرار میگیرد!

تصمیم های غلط میگیرد. تصمیم غلط میگیرم و گناه میکنیم و این باعث میشه که زمینه را برای گناهای بعدی هموار کنیم.
رفتارها و کارهای من چیزی جدای من نیست. کارهای من چیزی ظهور و تجلی من نیست. از کار آدم ها به صفت اونها پی میبریم و فعل ظهور صفت های من است.
از کنار هم گذاشتن صفتها به چی پی میبریم؟ این یه آدم خوبیه! خوبه که من باهاش دوستی کنم.
پس به درون و ذات من پی میبری.
صفت من چیزی جدای من نیست!
رفتار نشان دهنده صفات و این صفات نشان دهنده ی ذات آدمی است و تنها راهی است که پی به درون اون آدم میبریم.
ما نمیتونیم صفاتمون رو از خودمون جدا کنیم.
چرا نمیتونم جدا کنم؟ چون صفات من وجود ربطی دارن به من! خود من است که ظهور پیدا کرده است. رفتارم را نمیتونم از خودم جدا کنم. رفتار من چیزی است که در درون من است.
سخنی که از یه جان آرام بلند میشه، باعث آرامش است.
قبل از نتیجه گیری به این دو مثال توجه کنید:

مثال 1: داستان حضرت یوسف و حسادتی که کردن یوسف رو درون چاه انداختن! برمیگردیم و توبه میکنیم. حضرت یعقوب هم گریه کرد و نابینا شد ولی باز توبه نکردن. وقتی رفتن به مصر بار اول یوسف را نشناختن اما در دفعه ی دوم متنبه میشن و میخوان که استغفار کنند! 40 سال طول کشید که توبه کنند! تحلیل اتون از این داستان چی است؟
رفتارهای ما ظهور و تجلی ماست. یعنی وجود ربطی دارن و هر کاری کنم از من جدا نمیشه و با جان من یکی میشه. هرکار خوب یا بدی میکنم با جان من یکی میشه! هر فکر و حرف و نگاهی با جان من یکی میشه.
کار خوبی که کردم بعد از اون کار من خوبتر از قبل شدم و من تکامل پیدا کردم.
اگر کار بد بکنم همینطور است.

رفتار من از من جدا نمیشه و با جان من یکی میشه.
با هر رفتاری اون من یا پیشرفت میکنه و با پس رفت میکنه!
این منی که الان هستم برآیند تمام رفتارها و حرف ها و فکرهای من است.
ضلالت ثانوی یعنی اون رفتار من در جان من است. یعنی به اختیار خودم ضلالت و گمراهی را انتخاب کردم که برم.
ضلالت یعنی آسیب زدن به خودم و یا دیگران.
مثل غیبت کردن، دزدی کردن...

در مورد شیطان و انسان هی در مسیر ضلالت و گمراهی قرار گرفتن و تا اونجایی که به اسم مُظل رسیدن. شیطان همش در انتخاب خودش مسیر گمراهی را انتخاب کرده است. مثلاً انقدر دروغ گفتم که آرام آرام دروغگویی جزئی از من شده است.



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَكْلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾

معنی: کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرف می کنند در حقیقت آتش خورده اند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند.
امام صادق (ع) فرمود:

﴿النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ مِنْ تَرْكِهَا لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ اعْقِبْهُ اللَّهُ إيمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ﴾

معنی: نگاه (به نامحرم) تیر زهرآلوده ای از تیرهای شیطان است. هر کس آن را برای خدا ترک کند نه بخاطر غیر او، خدا ایمانی به او می دهد که مرّه آن را می چشد.

اگر تیر بخوره و سمی نباشه احتمال زنده بودن است اما اگر زهرآگین باشه با اولین طپش قلب اون زهر به همه جای بدن میره. پادزرهر هم تا یه زمانی اثر داره.

تو نگاه کردی تمام شد رفت اینجوری نیست. بلافاصله در تمام جان تو تاثیر داره. قبل از نگاه یه آدمی بودی و بعد از نگاه یه آدم دیگه شدی. این نگاهی که به اختیار میکنیم در جان تو تاثیر داره.

اعمال ما یه ظاهر داره و یه باطن داره. این در جانش داره آتش میخوره و این آتش با مرگ ظهور پیدا میکند.

کلمات یه ظاهر دارند و یه باطنی دارند که از جان گوینده بلند میشه.

نگاه کردن یه ظاهر داره یه باطن داره.

رفتارهای ما به ظاهر داره و یه باطن دارند.

این دنیا که خدا افریده است انسان دارای اختیار است و این اختیار باید آزاد باشه و اگر میخواست که همون دنیای فرشته ها را داشته است.

﴿جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و برآدم زد﴾

لازمه ی اختیار این است که هم علی باشه هم ملجم باشه...

در عالم اختیار است که هدایت و ضلالت معنی پیدا میکنه.

بدی هست یا نیست! دروغ خیانت...

ضلالت هستی یا نیستی هدایت است؟ نیستی هدایت است و نقایص اونجایی است که کمال نیست

ما دنبال یه داشته ی ابدی بودیم.

داشته های ما همراه ما میان؟ یا بودن ماست که با ما میاد؟ اونی که باید وسعت بدیم و زیادش کنیم بودن است نه داشته

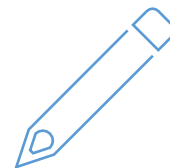
هامون. داشته هام جزئی از من است یا خارج از من است؟ بیرون من است.

اونی که من با خودم میبرم اون جان و بودن من است. اونی که درون من است. جان من چجوری وسعت پیدا میکند؟

از نقص به سمت کمال برم یعنی دروغ بگم یا راست بگم؟

بودن ما حقیقی است.

هدایت یعنی کاری کنم که نه به خودم نه به دیگران آسیب نزدم.
یکی بود یکی نبود وحدت حقه ی حقیقه است.
هر کسی هر چیزی هست از حقیقت هستی گرفته است.



مروری بر جلسات گذشته

انسان ظهور و تجلی خداست و بچه ی ذهنی، موج دریا، تصویر در آئینه مثال هایی برای اثبات اون سه تا سوال معروف بود.

همه ی کارهای انسان به هم ربط داره و اون محور اصلی تعریف ما از خوشبختی است.
رفتارهای ما به سری کارهای ناگسسته نیست بلکه مثل یه نخ تسبیح است و اون تعریف ما از خوشبختی است که چه کاری رو من باید انجام بدم و چه کاری را من نباید انجام بدم.
کمال و نقص حرف زدیم.
کمال: ریشه در داشتن دارد
نقص: ریشه در نداشتن دارد

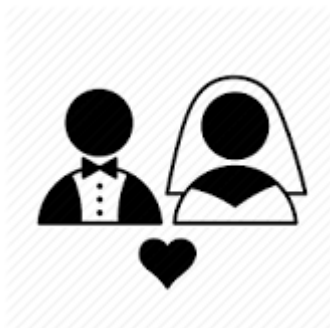
ورود به ادامه ی مبحث جدید

ما راجع به هستی حرف زدیم و گفتیم که هستی، واحد به وحدت حقه ی حقیقی و سرمدی و ازلی و ابدی است. هستی مطلق و محض است. حقیقت هستی چقدر کمال داره؟ از هر کمال چقدر داره؟ کمال آن محض است. هیچ جا کمالش تمام نمیشود.

وجود محض عین کمال است. به مثال توجه کنید

مثال 1: به دختری تا ازدواج نکرده میگن مجرد است! مجرد یعنی چی؟

یعنی رها، مستقل و آزاد است. یعنی رها از زوجیت است. عین زوجیت را ندارد. وقتی ازدواج میکنه یعنی مقید به قید زوجیت شده است. کسی که طلاق گرفته بهش مطلقه میگویند یعنی مقید به قید اطلاق است. یعنی قبلا به قیدی داشته است و اون زوجیت است و حالا اون قید را دیگه ندارد.



مثال 2: آدم لاقید است به چه کسی گفته میشود؟

زیر بار هیچ قیدی نمیروود. من لاقیدم به آداب دینی دائما مراقب است که اون ها رو رعایت نکند و اون شخص به لاقید بودن خودش مقید است. لاقید قیدش قید بی قیدی است. یه چیزی مطلق است یعنی مقید بودن به قید اطلاق. مطلق بودن تو دل خودش قید دارد.

اگر می‌گیم به چیزی مطلق است که مطلق بودن به قیدی تو خودش دارد.
وقتی در مورد حقیقت هستی حرف می‌زنیم و می‌گیم که هستی مطلق است یعنی چی؟
هستی مطلق است یعنی چی؟
ما در مورد وحدت هستی حرف زدیم. فرض دومی برایش فرضی محال است. یعنی امکان قید داشته اما قید ندارد. همیشه وحدت ابدی.

وحدت هستی وحدت وحده ی حقیقه است و مقید نمیتوانسته باشه حتی مقید به قید وحدت هم نیست.
پس تو 2 تا مقام در مورد وحدت حرف می‌زنیم.

احدیت

واحدیت

سوره ی توحید خدا احد است و اون یدونه ی دومی برایش فرض محال است. اون حقیقت هستی حتی مقید به قید اطلاق نیست.

اولین چیزی که در ما ظاهر میشه چیه؟ صفات است.

صفت هام در رفتارم ظهور و بروز میکنه. و صفت های من ظهور ذات من است.

شما از رفتارهای من متوجه میشین که مهربان هستم یا نه!

کمال ریشه در داشتن دارد و حقیقت هستی عین بودن و داشتن است. حقیقت هستی مطلق هستی است و کمال محض هم است. اولین مرتبه ای که حقیقت هستی بروز میکنه صفات است. پس صفات خدا عین مطلق است. در مرتبه ی ذات

مقید به هیچ قیدی نیست حتی قید اطلاق

به درجه پایینتر مقید میشه به قید اطلاق در مرحله ی صفات و این باعث شناخت میشه.

قدم بعدی را توجه کنید:

توضیحات سوره ی توحید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

خدا هو است و احد است. احد یعنی چی؟ فرض دومی برایش محال است و حتی مقید به قید اطلاق نیست و وجود مطلق است.

از امام صادق می‌پرسند، صمد یعنی چی؟ در لغت توپر و هیچ جای خالی ندارد. هستی "از" و "تا" ندارد و ازلی و ابدی و

سرمدی است. همه ی عالم هستی غیر از هستی چیزی نیست. یعنی بی نیاز محض است.

صمد یعنی چی؟ یعنی لم یلد و لم یولد زاده و زاییده شدن نشانه ی نقص است. یعنی هیچ نقصی درش نیست.

لم یلد... یعنی چی؟ یعنی احدی هم کف اش نیست. چون یعنی مثلی نداره اصلا قیدی در کار نیست یعنی تنها چیزی که دین

ارایه کرد چی بود؟ این جمله است که پیامبر گفته است.

﴿قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا﴾

یه عده پیش پیامبر از حضرت علی شکایت کردند که در نمازش فقط سوره ی توحید می‌خونه! پیامبر در جواب فرمودن علی

را رها کنید. برای ژرف اندیشان است.

سوره ی توحید و آیه 3 سوره ی حدید هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ یعنی فرض دومی ندارد.

آیا میتونیم این حقیقت هستی را انکار کنیم؟ بله اگر تونستیم خودمون را انکار کنیم.

از اول ترم چی گفتیم؟ یکی بود یکی نبود

ما حرفمون از بودن شروع کردیم.

حالا با این مقدمات خوشبختی یعنی چی؟ فرق بودن و داشتن یعنی چی؟
یه خونه و ماشین و پول و موقعیت اجتماعی خوب خوشبختی است البته این ها خوبه و میتونیم دنبالشون بریم.
حالا خوشبختی را چی تعریف کنیم؟
اگر کمال ریشه در داشتن و دارایی داره
و نقض ریشه در نداشتن و نادارایی داره
هر چی کمالمون بیشتر شده یعنی چی؟ هستی امون بیشتر میشه و نقایض امون کمتر شده است. داشته هامون و دارای
امون بیشتر میشه.
هستی عین کمال است
کمال زیاد و نقص کمتر وشباهتمون به حقیقت هستی بیشتر میشود.
ما دو جور کمال داریم.
داشتن یک خونه ی خوب کمال است و نقص نیست.

«ماشین خوب

«ثروت

«قدرت

کمال های خوبی هم هستن.
اخلاق خوب یه کمال است یا نقص است؟

«مهربونی

«عدالت

«امانداری

فرق بین خوش اخلاقی و مهربونی و عدالت با خونه و ماشین و ثروت چیه است؟
خونه و ماشین و ثروت ... داشته هامون رو زیاد میکنند ولی مارو بزرگ نمیکند و جز داشته هامون محسوب میشود.
مهربونی این ها جزئی از من شده است و درونی شده است. به سختی در جان من رسوخ کرده است و اون موقع بخشیدن
در درون من رسوخ کرده است. وجود و هستی من رشد کرده است. انقدر تلاش میکنم که این مهربونی جزئی از من شده
است و از درون من میجوشد.
این ها داشته ی انسان نیستند و وجود و هستی خود انسان میشوند.
اون چیزی که میتونیم با خودمون ببریم بودن ما است.
● کمال حقیقی و کمال اعتباری داریم.

حالا اگر ابدیتی در کار باشه, خوشبختی را چه چیزی تعریف میکنیم؟
کمال ها دارایی انسان هستند و از داشته ها میشه بودن ما, حتی سایر رذایل اخلاقی
ما دنبال یه داشته ی دائمی بودیم. پس یه خوشبختی دائمی یه داشته ی دائمی میخواد. پس داشته ی دائمی و بودن دائمی
چی هست؟ خودمون! این من با چی بزرگ میشود و وسعت پیدا میکند؟ وقتی نادارایی هاش کم بشه.
کمالات اعتباری خوبن یا بدن؟ خوب هستن اما یه شرط دارند. اگر ابدیتی در کار باشه کی مییره و کی میبازه؟ ما فکر میکنیم
که کمال های اعتباری, کمال های حقیقی اند.

مرگ چرا سخت است؟

مثل آمادگی برای امتحان شیمی اما سر جلسه سوالاتی فیزیک است.
همه ی زحمت های ما به هدر رفته است چون توهم کردیم که امتحان شیمی داریم اما فیزیک داشتیم.
مرگ سخت است چون با حق مواجه میشویم. چون هیچ کدوم از داشته ها رو نمیتونیم ببریم و اون چیزی که با ما میاد من
است و وقتی نقص داشته باشیم تو اون دنیا فقیر هستیم. این فقر چه نوع فقری است؟ فقر ابدی است.
چیزی که میگن دچار حسرت میشیم. راهی برای جبران نداریم.

وقتی با مرگ مواجه بشیم که اون چیزهایی که داریم به دردمون نمیخوره و اونجا فقرمون یه فقر ابدی است.

عیب

● جایگزین کمال حقیقی کنیم. بازنده ی مطلق هستیم

حسن

● کمال اعتباری رو مقدمه ی کسب کمال حقیقی کنیم و برنده ی حقیقی هستیم

سوال: باید و نبایدهای ما تو زندگی از کجا میاد؟

تعریف ما از خوشبختی از کجا میومد؟ اون 3 تا سوال بود که اول باید جواب بدیم. حوزه ی این 3 تا سوال عمل در میاد یا اعتقاد و باور درمیاد؟ اعتقاد و باور درمیاد.

به اون 3 تا سوال چی جواب بدم تعریف من از خوشبختی فرق میکنه.

نتیجه بحث: جواب من به اون 3 تا سوال تعریف من از خوشبختی رو ارائه میدهد و تعریف من از خوشبختی اون باید ها و نبایدها رو مطرح میکند. جواب من به هستی و نیستی ها تعریف من از خوشبختی را مشخص میکند. با توجه به تفاوت در تعریف خوشبختی باید ها و نبایدها فرق میکنند و مدل زندگی آدم ها با هم فرق میکنه! روش زندگی فرق میکند.

روش زندگی: یعنی اعتقادات و منظورمون از اعتقادات باید 3 تا سوال را در 3 حوزه ی معرفتی جواب بدیم یعنی انسان و جهان و خدا + مقرراتی که متناسب با اون اعتقادات است.

اعتقادات یعنی هست ها و نیست ها است.

مقررات یعنی باید ها و نبایدها. روش انسان ها متفاوت است چون باید ها و نبایدهاشون فرق دارد.

سوال هفته ی آینده

دین یعنی روش زندگی آیا همیشه کسی بگه من بی دین هستم؟ اگر همیشه چه نتایجی دنبال میکنه و اگر همیشه چه نتایجی به دنبال دارد؟



مروری بر جلسات قبل

موجوداتی که درعالم هستی هستند مراتب وجودشون با هم فرق میکنند. ستاره ها، سیاره ها، اجنه، فرشتگان، خدا... وقتی ما در مورد خود حقیقت هستی صحبت کردیم و رسیدیم به اینجا که مطلق هستی است و حتی مقید به قید اطلاق هم نیست یعنی هیچ قیدی ندارد حتی قید اطلاق و اون مرتبه ای که قید اطلاق ندارد، "مرتبه ی ذات" میباشد. اون مرحله ای هست که ما هیچ شناختی از آن نداریم.

ما وقتی بخواهیم ظهور پیدا کنیم با صفاتمون ظهور پیدا میکنیم و صفاتمون با افعالمون ظهور پیدا میکنند.

در مورد حقیقت هستی هم همینطوره. اولین مرتبه ای که ظهور میکنه صفات هستند.

ما یه احدیت ذات داریم که مرتبه ی ذات است و حتی مقید به قید اطلاق هم نیست. حالا چون هستی ما محدود است بنابراین ما

راهی به ذات آن نداریم. اما صفاتش برای ما قابل شناخت است. رحمانیت اش مطلق است، رحیم بودنش مطلق است...

پس وقتی میگوییم مقید به قید اطلاق میباشد یعنی از آن مرتبه ی ذات که اصلا راهی برای شناختش نبود، یه مرحله پایین تر است و

قید خورده است.

مثال: من به حقیقت هستم یک ذات هستم. من صفت های متعددی دارم. این ذات من به وقت در صفت محقق بودن... ظهور پیدا میکند. یک موقع در صفت مادر بودن ظهور پیدا میکند...
مادر بودن من یک صفتی است غیر از همسر بودن من
من صفت مهربانی دارم. آیا فقط در یک فعل من ظهور پیدا میکند؟
● من با بچه ی خودم مهربانی میکنم.
● من نسبت به همکارم به رفتار محبت آمیز دارم.
● من نسبت به گریه ی تو خیابون رفتار محبت آمیز دارم...
رفتارهای محبت آمیز من را در جاهای مختلف میبینید و میبینید که من صفت مهربانی دارم.
این صفت مقید به قید نیست که حتما با فلانی ظهور پیدا کنه.
من به ذات دارم. در صفات متعدد میشم و در افعال هم بیشتر از صفات میشود. از بالا به پایین دچار کثرت میشود.
همه ی رفتارهای من هر کدام از این رفتارها نشان دهنده ی صفات است و این صفات نشان دهنده ی ذات من است.
حالا این حقیقت هستی میخواد ظهور پیدا کند. در مرحله ی اول تو صفات و بعدش در افعال است.

یک صفت داریم به نام "خالقیت"

تنوع و کثرت زیاد در موجوداتی که خلق کرده است دارد. این موجودات مراتب اشون با هم فرق میکنند. تفاوت این ها در بهره اپی است که از کمال دارند.



سنگ



گیاه



حیوان: ادراک خیالی و وهمی دارد



انسان

موجوداتی که بهره هایی کمتر دارند. یک "از" و "تا" دارند و تمام میشوند. بعضی موجودات فقط حواس دارند ولی بعضی از موجودات همین حواس را هم ندارند. حس خیال همه ی مراتب وجود دارد.
عالم حس این دنیا
انسان میتواند به مراتب بالاتر عالم حس این دنیا، یعنی عالم برزخ و قیامت وارد بشود.
ابدیت شرط دارد و شرط اش این است که تو انقدر از وجود بهره داشته باشی که بری مراتب بالاتر پس فقط انسان میتواند به مراتب بالاتر برود، پس تکلیف چیزهایی که در دنیا است چی میشود؟ قانون بقای ماده! یعنی اون چیزی که متعلق به عالم ماده است در همین عالم ماده باقی میماند.
این مطالب نیاز به توضیحات مفصلی دارد.
اون موجوداتی ابدی هستند که کمالشون از هستی بیشتر است.
عالم ناسوت: شامل همه ی کپکشان ها، انسان، خونه، هر چیزی که وجود درد میشود. در این عالم قوه و استعداد هست. نقص به سمت کمال میرود.



یک دانه ی سیب میتونه بشه یه درخت سیب
عالم ملکوت : انسان در این عالم راه پیدا میکند. هیچ قوه و استعدادی نیست و همش فعل است.

جنین انسان بشه یه انسان
 ولی بعضی جهات مادی را دارد.

عالم جبروت: انسان در این عالم راه پیدا میکند.
عالم لاهوت

عالم هاهوت: مرتبه ی ذات است و برای توضیح دادن این مبحث نیاز به یک سری مقدمات است.
 عالم دنیا: بهش در لغت "دنی" میگویند. فرومایه! پایین ترین مرتبه ی عالم وجود است.

عالم برزخ
عالم قیامت

عالم برزخ و عالم قیامت، ظهور و تجلی عالم دنیا هستند.
 ملکوت و جبروت باطن دنیا هستند.

در عالم برزخ و قیامت، پرونده ی انسان بسته میشود! یعنی **دیگه قوه و استعداد نیست و نمیتونی نقایص به کمال برسونی**.
 جواب سوال خانم عسگری بود و این جواب نیاز به مقدمات زیادی دارد. که در این محفل نمیگنجد 😊

ورود به ادامه ی بحث جدید

تو تعریف خوشبختی بودیم

باید راجع به 3 تا سوال حرف بزنیم. وجه اشتراک اون 3 تا سوال هستی بود.

«هستی قابل تعریف نبود.

«هستی از و تا ندارد و فرض دومی فرض محال است و واحد به وحدت حقه ی حقیقه است.

«هستی عین کمال است.

«هستی حتی مقید به قید اطلاق نیست.

ما هستی مون "از" و "تا" دارد و وجودمون یه وجود ربطی است و فقرمون یه فقر مطلق بود و کاسه ی گدایی ما پر نمیشد و فقیر وجود هستیم و این فقر صفت نیست بلکه کلا یه موجود فقیر هستیم.

بودن ما نشانه ی بودن حقیقت هستی است.

یه راه داریم برای انکار واقعیت هستی! و اون انکار خودمون است، به محض اینکه خودمون را انکار کنیم از انکار خودمون اثبات خودمون پدید میاد.

خوشبختی ریشه در داشتن و دارایی ما دارد.

داشته ی ابدی داریم؟ که این داشته ی ابدی را بتوانیم با خودمون به اون دنیا ببریم؟

داشته ی دائمی همون بودن ماست. بودن جزئی از من باشه و نه جزئی که بیرون من باشه.

علم، ثروت، دارایی، مدرک دانشگاهی... این ها بیرون ما هستن و من نیستند و متعلقات من هستند این ها کمال هستند یعنی داشتن خونه یه کمال است. نداشتن خونه یه نقص است.

دو جور کمال و نقص داریم.

کمال حقیقی: بودن هامون هست قابل نقل و انتقال و خرید و فروش نیست.

«مثلا مهربانی همیشه بفروشیم یا بخریم. بریم مغازه بگیریم که مهربانی به من بفروش.

«بخشندگی را نمیتونیم از خودمون بکنیم و بدیم به یکی دیگه.

«خسب بودن از ما جدا نمبشه.

«امانتداری از ما جدا نمیشه.
کمال اعتباری: اون چیزهایی که جز خوشبختی حساب کردیم چون داشته هامون هستند و داشته هامون تضمینی نیستند.
اون چیزی که جز من نمیشه و جز داشته های من است میشه اعتباری
«ماشین را میتونیم بدیم



پس تا اینجا ما چی گفتیم؟!
با جواب دادن به اون 3 تا سوال ما چه حوزه هایی را برای خودمون مشخص کردیم؟
ما راجع به هست ها و نیست ها صحبت کردیم.
هست ها و نیست ها تو رفتار ما در ما ظهور دارد یا فقط مربوط به عالم فکر و باور و اعتقاد ما میشود؟
ما چه چیزهایی را بگیریم هست یا نیست؟
من بسته به این که اعتقاد داشته باشم که چیزهایی هست یا نیست به ما میگه چه کارهایی انجام بدیم و چه کارهایی انجام ندیم.
ما انسان را موجود ابدی یا موقتی در نظر گرفتیم؟
آیا وجود مستقل یا ربطی دارد؟
قبلش باید راجع به جهان هستی تکلیفم را مشخص کرده باشم.
قبلش راجع به صاحب جهان هستی تکلیفم را مشخص کرده باشم.
اگر باورمون این باشه که با مرگ همه چی تموم میشه، تو دنیا چطوری زندگی میکنم؟ هر کاری بخواهیم، انجام میدهم.
مثال:



همجنسگرایی آسیب به بدن میزند و در علم مشخص شده است. چرا تصویب میکنند همجنسگرایی قانونیه؟ اصل لذتگرایی ها. چون
من فقط یه دوره زندگی میکنم پس باید همه ی لذت ها را انجام بدم.
لذت، منفعت، محبوب و مشهور بودن...
بچه ها در پاره همجنسگرایی گفتند: سیستم بدنی همچین نیازی دارد! این ثابت شده در علم نیست.
اون کسی که معتاد میشه بدنش نیاز به مواد دارد یا ندارد؟



خشم امر طبیعی هست در انسان یا امری غیر طبیعی؟ طبیعی است. حالا چون طبیعی است خشم باید قانونی بشه؟ و همه
باید خشمگین باشند؟ اگر قرار باشه قانونی بشه، تو جامعه هرج و مرج میشود.
اگر کسی گفت زندگی همین دنیاست! باید فداکاری و ایثار کند یا نه؟ باید مهربونی بکند به دیگران یا نکند؟
انسانیت زمانی معنا پیدا میکنه که یه دنیای دیگه هم باشد اگر دنیای دیگه نبود انسانیت معنا نداشت.
دلیلی اینکه ما میل به کمال داریم و از نقایص اجتناب میکنیم چون وجود ما یه وجود ربطی است. دوست داشتن کمال فطری
ماست. ما دائما در جستجوی کمال هستیم. یعنی اگر بهره امون را از وجود بیشتر کنیم و به اون هستی نزدیک بشیم.
اشتباهی که تو دنیا ممکن است برامون پیش بیاد این است که ما دو جور کمال داریم.

کمال واقعی:

کمال موهومی:

پس دو نوع خوشبختی هم داریم

خوشبختی واقعی:

خوشبختی موهومی:

اگر در پاسخ اون 3 تا سوال، جوابمون با واقعیت خارجی مطابقت دارد یا ندارد.

چه چیزهای هست و چه چیزهای نیست

یعنی یا واقعا انسان ابدی هست یا نیست.

جهان هستی ابدی هست یا نیست.

آیا این جهان صاحب دارد یا ندارد.

چه چیز هست یا چه چیز نیست اگر جواب با واقعیت مطابقت کند پس بایدها و نبایدها هم مطابقت میکنند.

همه ی کارهای ما تو زندگی به محور مشخص دارد و اون تعریف ما از خوشبختی است. اون رشته که همه ی بایدها و نبایدها رو بهم

وصل میکند تعریف ما از خوشبختی است.

پس تعریف ما از خوشبختی واقعی است.

حالا دو حالت داریم:

تعریف از خوشبختی تعریف واقعی نیست و تعریف موهومی است و اون باید و نباید واقعی نیست.

رجوع شود به مثال امتحان فیزیک و شیمی

● اگر واقعا درست فهمیده باشم که امتحان فیزیک دارم. حالا اگر درس را فهمیده باشم همه ی این کارهایی که تو فرجه یعنی درس

خوندن ها و همه ی باید ها نبایدها بلاخره نتیجه میدهد. اگر امتحان فیزیک با واقعیت مطابقت داشته باشه اون باید ها و نبایدها

واقعی است و نمره ی خوبی میگیرم.

● حالا توهم کرده باشم که امتحان فیزیک دارم و شنبه رفتم و سوال شیمی گذاشته باشن جلوم. ادراک وهمی بود و نه واقعی و اون

همه ی باید ها و نبایدها همش باطل میشه.

معنی مطابق با واقعیت

اگر امتحان فیزیک باشد و شنبه امتحان فیزیک داشته باشم نظرم حق است.

اگر امتحان فیزیک نیوده است و شیمی بوده است. نظرم باطل است و همه ی بایدها و نبایدها به باد فنا میرود.

هست ها و نیست، حوزه ی اعتقاد ها از تو دلش بایدها و نبایدها در میاد که ترکیب این ها با هم دیگه ، روش من تو زندگی رقم میزند.

روش زندگی هر کس فرق میکند

مطلب جلسه ی آینده

روش زندگی



مروری بر جلسات قبل

همه ی انسان ها به دنبال خوشبختی هستند. برای تعریف خوشبختی باید به اون 3 تا سوال معروف جواب بدهیم. جواب دادن به این

سوال ها باعث میشود که تعریف ما از خوشبختی متفاوت بشود.

تعریف ما از خوشبختی خیلی مهم است چون بزرگترین و حتی کوچیکترین کارهای ما را در زندگی تحت تاثیر قرار میدهد.

اگر ابدیت در کار باشه آیا تعریف ما از خوشبختی فرق میکند یا فرق نمیکند؟ جواب دادیم که **بله** فرق میکند.

به تناسب اون پاسخ ها، رفتار ما هم فرق میکند و باید ها و نبایدها ی ما هم فرق میکند.

هر رفتاری از ما سر میزنه اینجوری است که به اون رفتار باور داریم. انسان ها کارهایی را عمل میکنند که به آن می اندیشند.

هر پاسخ به اون 3 تا سوال تعریف ما از خوشبختی است.

در تعریف خوشبختی ما دنبال داشته ها هستیم.

"داشته" با "بودن" فرق میکنند.

داشته ها جز حقیقت ما نمی باشند و بعد از مرگ همراه ما نمی آیند.

خوشبختی واقعی

کمال حقیقی

مهربانی را در دل خودم رشد و توسعه بدم. مهربانی از درون من بجوشد و همینطور صفات دیگه مثل عدالت صداقت... اگر این صفات را توسعه و پرورش بدهم, میشوند "من"! "من" توسعه پیدا کرده است. بودنم گسترش پیدا کرده است. با پرورش فضایل اخلاقی "بودنم" زیاد میشود.

کمال اعتباری

علم, ثروت, خونه, ماشین... نشانه ی اعتباری بودن کمال این است که بدیم به یکی و با مرگ میرسه به ورثه ی من. مال همین دنیای اعتباری است. داشته هام زیاد میشه. این داشته ها خوب هستن به شرطی که مقدمه ی رسیدن به کمال های حقیقی بشه.

یکی از خطاهای بزرگ انسان این است که سرمایه ی خودش که عمر است را تماما صرف به دست آوردن کمال های اعتباری کند و از پرداختن و بدست آوردن کمال های حقیقی سرباز بزند. که این کار "**حسرت**" به دنبال دارد. حسرت یعنی میتونی داشته باشی اما بخاطر سهل انگاری خودت از دست میدی و دچار حسرت میشیم.

مثال: یه پالتوی زیبا داری اما اون پالتو را متاسفانه گم میکنی و دچار حسرت میشوی.

اگر انسان تمام زندگی اش به دنبال کمال های اعتباری باشد, زندگی اش متوقف بشه و فراتر نره و بعد از مرگ وقتی متوجه بشه که میتونست کمال های حقیقی را با خودش ببره. این انسان به شدت دچار حسرت میشود. حسرت در تعبیر دین میشه, جهنم! جهنم جایی هست که دچار عذاب هستیم.

وقتی خشمگین هستیم میگیم دارم آتش میگیرم. مغز استخونم داره آتیش میگیره. غم رو سینه باشه میگه جگر آتش گرفته است. از غم و حسرت تعبیر به "آتش" میکنیم.

هر جا که آسایش باشه تعبیر ما به "بهشت" است.

خدا به زبان تمثیل با ما سخن گفته است.

من غم ها و حسرت های خودم را تعبیر به آتش میکنم.

آسایش و رفاه را تعبیر به بهشت میکنم.

لذت های دنیا, ته دارد. اگر بیشتر بخوریم حالت تهوع میگیریم.

لذت ها دنیا مانند خوردن پوشیدن خوابیدن ازدواج کردن... همه این ها یک ته دارد.

خدا میخواد از یک دنیای دیگه با من حرف بزنه چجوری باید حرف بزنه؟

با زبان تمثیل باید باهاش حرف بزن.

با الفاظ نمی شود بعضی از معانی را بیان کرد.

انقدر خوشحالم که تو آسمون پرواز کنم. اینجا از زبان تمثیل استفاده کرده است.

قران با زبان تمثیل با ما حرف میزند.

بهشت و جهنم همون خوشبختی و بدبختی است.

کمال اعتباری را توهم میکنند که کمال حقیقی است و این بزرگترین اشتباه انسان می باشد.

ما تمام عمر دنبال چی هستیم؟ درس بخونم کار کنم پول دربیارم موقعیت ازدواج خوب داشته باشم... همه ی این ها کمال اعتباری هستند. به جای دنبال **بودن** به دنبال **داشتن** هستن.

در هنگام مرگ دستش خالی است و جوری خالی است که دیگه نمیتونه پرش کند.

فقرش یه فقر ابدی است. حالا حال اون آدم چجوریه؟ بهشتی است یا جهنمی؟ زندگی بعد از مرگ برایش جهنم است و یه فقر ابدی دارد.

به دنبال سعادت و خوشبختی موهومی هست و اون حباب میترکه و با حقیقت آشنا میشه.

کسی دنبال داشته هاش باشه و به دنبال کمال حقیقی هم است اون هم دنیا را دارد هم آخرت را دارد.

مثال: بچه کور مادرزاد! دست نداشته باشه! پا نداشته باشه! دندان درنباره! هر کدوم از امکانات را از دوران جنینی با خودش نباره! هر کسی را که میبینه راه میره به شدت ناراحت میشه! چون ابزار لذت بردن را با خودش نیاورده است. لذت نداره پس چی داره؟ عذاب داره.

اگر در اون دنیا بخواهیم نور چشم داشته باشیم و کور نباشیم گفته اند که ﴿**نماز نور چشم مومن است**﴾. ما یه ابزاری میخوایم و اون ابزار را باید از اینجا ببریم و هر چه این بودن بیشتر باشه، اونجا با اون ابزار لذت میبریم. تعریف انسان/ جهان/ صاحب جهان + دستورالعمل هایی که متناسب با این باورهاست = بایدها و نبایدها در تعریف از خوشبختی به این 3 تا سوال جواب بدیم و از توی این 3 تا سوال بایدها و نبایدها در میاد.

● آیا انسانی میتونه بگه هیچ باید و نباید هابی تو زندگی ندارم؟

ما وقتی از خواب بیدار میشیم خیلی با بایدها و نبایدها روبه رو هستیم. چون ما دارای اختیار هستیم. اما دونه ی سیب اینطور نیست. پس دائماً باید برای خودش باید و نباید معین کنه.

«ملاک من برای بایدها و نبایدها چیست؟ ملاک و معیار من، تعریفی است که من خوشبختی و بدبختی دارم.»

«تعریف خوشبختی و بدبختی از چی دروآمد؟ پاسخ من به اون 3 تا سوال دروآمد.»

«باید و نباید ها از تو دل هست و نیست ها درمیاد.»

«بسته به این من چه جوابی به این 3 تا سوال بدیم باید و نباید من تو زندگی فرق میکند.»

«پس برای این است که روش زندگی آدم ها باهم متفاوت میشود.»

اعتقادات و باورها **+** دستورالعمل ها متناسب با اون باورها **=** روش زندگی

پاسخ به این 3 تا سوال
اون چیزی که در عالم خارج است یه واقعیت دارد.

با مرگ تموم میشه.
با مرگ تموم نمیشه.
واقعیت یدونه است.
این جهان ابدی است یا نه.
صاحب دارد یا ندارد.

یه حالت بیشتر ندارد. پس این اعتقادات و باورها یا مطابق با واقع هست یا نیست.
اگر مطابق با واقع باشد می شود حق و اگر مطابق با واقع نباشد میشود پوچ و باطل.
به مثال امتحان فیزیک و شیمی رجوع شود.
تلاش هام یا مطابق واقعیت بوده است که همیشه حقیقت اگر نبود همیشه بی فایده و پوچ و باطل



حالا در اون 3 تا سوال

- یا با واقعیات خارجی مطابقت دارد این اعتقادات و باورها که همیشه حق
 - با با واقعیات خارجی مطابقت ندارد این اعتقادان و باورها همیشه باطل
- اگر به اون 3 تا سوال، اعتقاداتی که از تو دلش درمیاد باطل و پوچ است. سبک و روش زندگی من را به اعتقادات باطل و بایدها و نبایدهای باطل میکشونه = منو به بدبختی میرسونه ولی در صورتی که اینطور نباشه سعادتیه که از تو این روش زندگی درمیاد یه خوشبختی واقعی است.
- انسان ها 2 روش دارند

با واقعیت و عالم هستی مطابقت دارد یا ندارد.
به سعادت واقعی میرسونه روش زندگی یه روش حقیقی است.
باطل و پوچ است و به سعادت باطل و پوچ میرسن و اون همه بدبختی است.
وقتی بر اساس باورها عملی از من سر میزنه این عمل ظهور صفات و ذات ماست. از ما قابل تفکیک نیستند و حقیقت جان ماست. به
مثال های جلسات قبل رجوع شود.

® مال حرام
® برادران یوسف
® نگاه حرام تیر زهرآگین

اعتقادات و باورها و رفتارها حوزه ی معرفتی هست و نیست ها را رقم میزنه و باید ها و نباید ها رقم میزنه.
هیچ کس نمیتونه بگه من نیاز به باید و نباید ندارم. چون انسان داراری اختیار است...

قران میگه دین همان روش زندگی است.

2 جور دین داریم:

● دین حق

● دین باطل

یا با واقعیت خارجی مطابقت میکند یا نمیکند.

باید ها و نبایدها توهمی است

سوال: آیا کسی میتونه بگه که من زندگی میکنم اما برای زندگی کردن نیاز به روش ندارم؟

جواب: نه نمیتونه چون انسان دارای اختیار است. وقتی میگم من لاقید هستم یعنی دارای قید است و برای این باید و نباید داره و حد
مرز دارد. بدون روش نمیتونه چون انسان مختار است حتی برای نفس کشیدن و پلک زدنشون.

سوال: آیا انسانی هست که بی دین باشه با این تعریف؟

جواب: هیچ کس بی دین نیست

نکته ی خیلی مهم 😊

حواسمون جمع کنیم و دچار بزرگترین اشتباه نشیم. همه ی عمرمون برای به دست آوردن کمال های اعتباری و داشته ها صرف نکنیم
و این بزرگترین خسران است. داشتن ها را بجای بودن ها میبینه! اعتباری ها رو بجای حقیقت ها میبینه.

سوره ی والعصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ سُوْرَةُ الْعَصْرِ [غلبه حق بر باطل]

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ ﴿٢﴾ که واقعاً انسان دستخوش زیان است

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را

به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.

● والعصر/ایمان آوردن/ حوزه ی اعتقادات

● عمل صالح /باید ها نبایدها به صلاح واقعی من باشه! منو به خوشبختی حقیقی من میرسونه. از تو دل هست و نیست های واقعی
درمیاد. به مصلحت واقعی من است.

صلاح حقیقی

صلاح اعتباری

منو به بهشت حقیقی برسونه.

بالحق / حق چیه؟ مطابقت با واقع باشه
صبر برای رسیدن به حق! حق چی؟ رسیدن به مطابق واقع

چشم عقل مارو واقع بین کنند! 124 هزار پیامبر مارو به حقیقت راهنمایی کردند و واقعیت را به ما نشون دادن.
کی هدایت میشیم؟ حق باشه حق باشه و سعادت که بهش میرسه مطابق با واقع هست و حق است
راهنمایی کردن انسان ها برای رسیدن به واقع. برای اینکه انسان ها اعتبارها را با حقایق اشتباه نگیرن.

همه ی دین اومده همینو بگه

همه ی 124 هزار پیامبر اومده که هدایت کنند از ضلالت و گمراهی / همه ی عمرت را هزینه کنی به اعتباری ها. اومدن چشم واقع بین
ما رو باز کنند و از باطل اجتناب کنیم.
این درس را مقدمه ی بحث هایی در آینده است.